رجعت (يا بازگشت به جهان)

نويسنده : محمدرضا ضميرى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

# سخن ناشر

رجعت يكى از اصول اعتقادى شيعه است بر اساس اين اعتقاد پيش از برپايى قيامت ، گروهى از مؤ منان پاك سرشت و كافران زشت طينت پس از مرگ زنده شده و بار ديگر به دنيا برميگردند تا سرانجام اعمال نيك و بد خود را دريابند و حاكميت نهايى دولت حق را مشاهده كنند.

در اين كتاب ابعاد مختلف اين اصل اعتقادى از ديدگاه عقل و نقل مورد بررسى قرار گرفته و ارتباط آن با ظهور حضرت بقية الله الاعظم ، ارواحنا فداه ، تبيين شده است .

در اينجا لازم ميدانيم كه از حجة الاسلام آقاى محمد رضا ضميرى كه زحمت پژوهش و نگارش اين كتاب را بر عهده گرفتند تشكر كنيم .

# پيشگفتار

يكى از آرزوهاى ديرينه بشر گسترش عدالت به معناى واقعى در سرتاسر گيتى است ؛ و اين اميد و آرزو به شكل نوعى اعتقاد در اديان الهى تجلى نموده است . در طول تاريخ كسانى كه مدعى تحقق اين ايده شدند؛ طرحها ريختند و چاره ها انديشيدند، ولى ، نتوانستند بشر خسته دل را اميدى بخشند. آرى انديشه ظهور مهدى ، عجل الله تعالى فرجه الشريف ، تنها چراغ فروزانى است كه مى تواند تاريكيها و غبار خستگى را از انسان دور كند. روزى كه او مى آيد و حكومت واحد جهانى تشكيل مى دهد، انحراف ها و بى عدالتيها را محو مى سازد و ابرهاى خود خواهى و نفاق را كنار مى زند تا بشر لذت و زيبايى زندگى واقعى را در سايه حكومت اهل بيت ، عليهم‌السلام ، و پياده شدن همه احكام الهى با تمام وجود احساس ‍ كند.

در آستانه اين ظهور نورانى ، حوادث شگفت انگيزى اتفاق مى افتد كه يكى از آنها بازگشت گروهى از مؤ منان واقعى براى درك و تماشاى عظمت و شوكت جهانى اسلام خواهد بود. البته عده اى از كافران بدطينت نيز در اين ميان پيش از آخرت به دنيا بر مى گردند تا به سزاى پاره اى از اعمال ننگين خويش برسند. بازگشت گروهى از مؤ منان خالص و كافران ستمگر به اين جهان پيش از قيامت رجعت ناميده مى شود.

اعتقاد به رجعت يكى از اعتقادات «شيعه» است و ساير مذاهب اسلامى به چنين امرى اعتقاد ندارند. از اين روى پيوسته رجعت يكى از موضوعات كلامى مورد اختلاف شيعه و سنى بوده است .

انديشمندان اسلامى كتب و مقالاتى گرانمايه در اين موضوع نگاشته اند، كه هر يك از سبكى ويژه برخوردار است . برخى به سبك روايى محض ، برخى ديگر در پاسخ به شبهات و دلايل مخالفان و برخى نيز به شيوه فلسفى و... ما در اين كتاب سعى كرده ايم به شيوه جامعى از نقلى و عقلى پايبند باشيم بخصوص كه روايات با تحليل و توجيه صحيح عرضه شده تا درك و فهم رجعت براى همگان ميسر شود و بطور خلاصه معناى لغوى ، اصطلاحى ، تاريخچه ، دلايل و شبهات و برخى ويژگيهاى رجعت را از ديدگاه عقل و نقل بيان خواهيم نمود.

# گفتار اول : آشنايى با رجعت

## معناى لغوى

الفاظ مختلفى براى بيان اين اصل اعتقادى در قرآن مجيد و روايات اسلامى به كار رفته است ، مانند: رجعت ، اياب ، كره ، رد، حشر، كه همه در معناى بازگشت مشتركند ولى در ميان همه اين الفاظ، لفظ رجعت مشهورتر است . رجعت مصدر مره (١) و بيانگر «يكبار بازگشت» است ، چنانچه در لسان العرب (٢) آمده است :

«رجعت مصدر مره از ماده رجوع است»

در اقرب الموارد (٣) در توضيح واژه رجعت چنين ذكر شده كه :

رجع الرجل رجوعا و مرجعا، و معه انصرف ... هو يومن بالرجعه اى بالرجوع الى الدنيا بعد الموت .

رجوع به معناى بازگشت است و فلانى به رجعت ايمان دارد يعنى او به رجوع به دنيا پس از مرگ اعتقاد دارد.

پس واژه رجعت در لغت به معناى «يكبار بازگشت» است .

## معانى اصطلاحى

رجعت همانند بسيارى از واژه ها علاوه بر معناى لغوى ، در علوم مختلف ، در معانى گوناگونى به كار رفته ، و با توجه به اين معانى است كه مى توانيم تصوير و شناخت صحيحى از معانى مورد بحث داشته باشيم . لغتنامه دهخدا معانى اصطلاحى مختلفى براى رجعت بر شمرده است ، كه به اختصار آنها را نقل مى كنيم :

١- اصطلاح فقهى : بازگرديدن مرد به سوى زن مطلقه خود در مدت قانونى و شرعى .

٢- اصطلاح نجومى : رجعت نزد منجمان و اهل هيات عبارتست از حركتى غير از حركت كوكب متحيره به سوى خلاف توالى بروج و آن را رجوع و عكس نيز مى نامند.

٣- اصطلاح عرفانى : نزد اهل دعوت عبارتست از رجوع و كال و نكال و ملال صاحب اعمال به سبب صدور فعل زشت از افعال ، يا متكلم گفتارى سخيف از اقوال . (٤)

٤- اصطلاح جامعه شناسى : برخى جامعه شناسان به هنگام بحث از قانونمندى جامعه و تاريخ ، معتقدند كه قوانين تطورات تاريخى در همه جوامع مشترك است و تاريخ سه مرحله ربانى ، قهرمانى و انسانى را طى مى كند و هميشه اين ادوار تكرار مى شوند و آنان اين حركت تاريخ را «ادوار و اكوار» و «رجعت» گويند. (٥)

روشن است كه هيچكدام از معانى چهارگانه مذكور مورد بحث ما نيست و آنچه در اين تحقيق مورد توجه است اصطلاح كلامى است .

٥- اصطلاح كلامى : شيخ حر عاملى در بيان تعريف اصطلاحى رجعت مى فرمايد:

بدان كه رجعت در اينجا (كلام) همان حيات و زندگى بعد از مرگ و قبل از قيامت است ، و اين معنا از لفظ رجعت به ذهن سبقت مى جويد، و همين معناست كه مورد تصريح علما بوده كه از موارد به كارگيرى آن و نيز از احاديث استفاده مى شود. (٦)

اين تعريف بيانگر معناى كامل اصطلاحى رجعت نيست ، زيرا مجرد زنده شدن بعد از مرگ ، قبل از قيامت ، نمايانگر معناى اصطلاحى رجعت نيست ، زيرا (همانطور كه خواهد آمد) قرآن ماجراى عده اى را بيان مى كند كه پس از مرگ زنده شدند. مثل جريان زنده شدن عده اى از ياران حضرت موسى كه مى خواستند خدا را ببينند و...

روشن است كه رجعت در اصطلاح كلام شيعه چنين رجوعى نخواهد بود افزون بر اينكه معناى لغوى رجعت در اين تعريف لحاظ نشده است ، چرا كه رجعت به معناى بازگشت به دنيا پس از مرگ است نه زنده بودن ، به هر حال اين تعريف گوياى معناى اصطلاحى رجعت نيست .

تعريف ديگر تعريف شيخ مفيد است . كه گوياى معناى واقعى رجعت بوده و داراى نواقص تعريف نخست نيست . ايشان در تبيين معناى اصطلاحى (كلامى ) رجعت چنين مى نويسد:

ان الله يرد قوما من الاموات الى الدنيا فى صورهم التى كانوا عليها فيعز فريقا و يذل فريقا و المحقين من المبطلين والمظلومين منهم من الظالمين و ذلك عند قيام مهدى ال محمد عليهم‌السلام . (٧)

خداوند گروهى از اموات را به همان صورتى كه در گذشته بودند، به دنيا بر مى گرداند و گروهى را عزيز و گروهى ديگر را ذليل مى كند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده ، و مظلومين را بر ظالمين و ستمگران غلبه مى دهد، اين واقعه هنگام ظهور مهدى آل محمد، عليهم‌السلام ، رخ خواهد داد.

## شرح تعريف

تعبير «يرد» بسيار ظريف است و دقيقا انعكاس دهنده معناى لغوى رجعت و بازگشت است ، بر خلاف (الحيوه بعد الممات) كه در تعريف نخست آمده است . و نيز قيد (قوما من الاموات) بيانگر اين مطلب است كه رجعت مختص به گروه خاصى بوده و عمومى نخواهد بود، كما اينكه در احاديث بدان اشاره شده است ، و آن گروه ، مؤ منان كامل و كافران بدطينت هستند.

تعبير فى صورهم التى كانوا عليها بيان مى كند كه افرادى كه رجوع مى كنند، به همان صورت دنيوى و داراى جسم خواص مادى خواهند بود. پس منظور از رجعت رجوع دولت حقه اهل بيت ، عليهم‌السلام ، و امر و نهى آنها نيست بلكه رجوع اشخاص است ، كما اينكه در آينده مورد بحث قرار خواهد گرفت . جمله (فيعز فريقا... الظالمين) اشاره به فلسفه رجعت دارد و آن عزت مؤ منان و ذلت ظالمان است ، و بالاخره (عند قيام مهدى ، آل محمد) زمان رجعت را بطور اجمالى مشخص مى كند كه قبل از قيامت و در هنگام ظهور حضرت مهدى آل محمد، عليه‌السلام ، خواهد بود.

# گفتار دوم : جايگاه رجعت در اعتقادات شيعه

اعتقاد به رجعت و بازگشت نخبگان امت ، پيش از قيامت ، به دنيا، از ويژگى خاصى برخوردار است و در منابع اسلامى اهميت آن با بيانات گوناگونى مطرح شده است . در برخى روايات روز رجعت را يكى از روزهاى الهى كه عظمت و قدرت الهى در آن متجلى خواهد شد. برشمرده اند:

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : ايام الله ثلاثة : يوم يقوم القائم و يوم الكرة و يوم القيامة . (٨)

امام صادق عليه‌السلام ، فرمودند: روزهاى الهى سه تاست : روزى كه قائم (آل محمد، عليه‌السلام ) قيام خواهد كرد، روز رجعت و روز قيامت .

منظور از «روزهاى خدا» چيست ؟ مرحوم علامه طباطبائى در اين زمينه مى فرمايد:

اينكه ايام خاصى به خدا نسبت داده مى شود با آنكه همه روزها متعلق به خداست ، نكته اش اين است كه در آن روزهاى خاص ، امر خدا چنان ظهورى مى يابد كه براى هيچ كس ديگرى اين ظهور پيدا نمى شود. مثل مرگ در آن موقعى كه تمام اسباب دنيوى از تاءثير گذارى مى افتد و قدرت و عظمت الهى ظهور و بروز مى كند.

ايشان در ادامه احتمال ديگرى را در تفسير «ايام الله» بيان مى كند كه ممكن است مقصود اين باشد كه نعمتهاى الهى در آن روز ظهور خاصى مى يابند، كه آن ظهور براى غير او نخواهد بود، مانند روز نجات حضرت ابراهيم ، عليه‌السلام ، از آتش .

پس منظور از «ايام الله» روزهايى است كه امر الهى اعم از نعمت يا نقمت ، عزت و ذلت ظهور تام مى يابد. (٩)

آرى رجعت و بازگشت انسانهايى كه سالها پيش از دنيا رفته اند حكايت از قدرت و عظمت الهى دارد و در آن روز اين عظمت و شوكت الهى براى همگان آشكار مى شود (معناى اول) و يا در آن روز نعمتهاى خداوند شامل مؤ منان برجسته و نخبه شده و آنان را براى مشاهده ظهور امام عصر، عجل الله تعالى فرجه الشريف ، و غلبه مظلومان بر زورمداران به اين دنيا برمى گرداند، و از طرفى هم با بازگشت كافران سيه دل ، آنان را بر سر خاك ذلت و خوارى خواهد نشاند (معناى دوم).

امام صادق ، عليه‌السلام ، يكى از ويژگيهاى شيعه را اعتقاد به رجعت بر شمرده و مى فرمايند:

ليس منا من لم يؤ من بكرتنا و لم يستحل متعتنا (١٠)

يعنى از ما نيست كسى كه ايمان به رجعت ما نداشته باشد و نيز متعه ما را حلال نشمرد.

چرا كه در آن روزگار، رجعت يكى از معتقدات ويژه شيعه محسوب مى شد، بطورى كه ساير مذاهب آن را يكى از نقاط امتياز شيعه از ساير مكاتب قلمداد مى كردند.

امام صادق عليه‌السلام ، در حديث ديگرى ، يكى از شرايط ايمان را اعتقاد به رجعت بر شمرده و مى فرمايند:

من اقر بسبعة اشيا فهو مؤ من و ذكر منها الايمان بالرجعة . (١١)

هر كس به هفت چيز اعتقاد داشته باشد، مؤ من است ، و در ميان آن هفت چيز ايمان به رجعت را ذكر فرمودند.

لازمه چنين سخنى آن است كه ايمان كامل زمانى حاصل مى شود كه علاوه بر اعتقاد به توحيد و...، اعتقاد به رجعت نيز وجود داشته باشد بر اين اساس بر هر شيعه اى اين اعتقاد ضرورى است ، از سوى ديگر اين اميد را در دل او زنده نگه مى دارد كه اگر پيش از ظهور منجى عالم بشريت از دنيا برود خداوند وى را براى نصرت دين خويش و درك لقاى آن حضرت ، به دنيا بر مى گرداند.

## آيا اعتقاد به رجعت از اصول دين است يا اصول مذهب ؟

قبل از پاسخ دادن به اين سؤ ال لازم است نخست تصوير روشنى از دو واژه اصول دين و اصول مذهب به دست آوريم .

همانطور كه مى دانيم دين در يك تقسيم بندى به اصول دين و فروع دين تقسيم مى شود و منظور از اصول دين ، در اين تقسيم ، هر گونه اعتقاد معتبر دينى است كه مربوط به بينش و شناخت خدا و جهان و انسان مى شود، و منظور از فروع دين احكام عملى است كه وظايف فردى و اجتماعى پيروان آن دين را بيان مى كند. به عبارت ديگر منظور از اصول دين ، اساسى ترين و زير بنايى ترين امور اعتقادى است ، در مقابل ساير امور اعتقادى كه نسبت به آنها جنبه تبعى و فرعى دارند، آن اصول عبارتند از: توحيد، نبوت ، معاد كه اديان الهى در سه اصل فوق مشتركنند و اين اصول در حقيقت پاسخى به روشن ترين سؤ الات فكرى انسانند. و طبيعى است كه انكار هر يك از اين سه اصل موجب خروج از دين و اثبات كفر است .

اما اصول مذهب عبارت از اين است كه گاهى پيروان يك مكتب كه در اصول بنيادى دين با يكديگر مشتركنند برداشتها و تلقيات مختلفى از دستورات و پيامهاى دينى دارند، كه موجب پيدايش روشهاى مختلفى در دين مى شود. اين برداشتها و طرز تفكر خاص از مكتب با حفظ اصول و وجوه اشتراك - را اصول مذهب مى گويند.

عدم اعتقاد به اين اصول موجب خروج از دين نمى شود، بلكه موجب خروج از آن طرز تفكر و برداشت خاص مى شود، مثل اعتقاد به عدل و امامت ، كه عدل از امور اعتقادى تابع توحيد و امامت تابع نبوت است . از اين روست كه مى بينيم مذاهب مختلفى همچون شيعه و سنى پديد آمده كه هر كدام طرز تفكر خاصى نسبت به امامت دارند.

اعتقاد به رجعت از اصول دين نيست و معتقد نبودن به آن هم موجب كفر و خروج از دين نمى باشد، بلكه از اصول مذهب اماميه است ، بطورى كه اعتقاد به اصل رجعت گروهى از مؤ منان و كافران ، به دنيا پيش از قيامت ضرورى است . هر چند كه باور داشتن به جزئيات مسائلى كه در رجعت اتفاق مى افتد لازم و ضرورى نيست .

به هر حال اعتقاد به رجعت همسنگ اعتقاد به صراط و ميزان است . مرحوم «شبر» در اين باره مى گويد:

اصل رجعت حق است ، و شبهه اى در آن نيست و عدم اعتقاد به آن موجب خروج از جرگه مؤ منان و شيعيان مى شود.

چرا كه رجعت از امور ضرورى مذهب شيعه بوده رواياتى كه در مورد صراط و ميزان و غير آن دو به دست ما رسيده است ، از جهت تعداد و نيز صحت مدارك و وضوح دلالت ، افزونتر از روايات رجعت نيست .

با آنكه اعتقاد به صراط و ميزان و جز آنها ضرورى است ، اما، بايد توجه داشت كه اختلاف و بينشهاى متفاوت در جزئيات مساءله رجعت ، ضررى به اصل آن نمى زند، همانطور كه برداشتهاى متفاوت در ويژگيهاى صراط و ميزان در اصل آن خدشه وارد نمى سازد. آنگاه ايشان ادامه مى دهند كه ايمان به رجعت بطور كلى واجب و لازم است . (١٢)

نتيجه آنكه مساءله رجعت از ضروريات مذهب و مكتب تشيع است ، كه اعتقاد به آن ضرورى است ، هر چند اعتقاد به جزئيات مانند اينكه چه كسانى رجعت مى كنند و يا زمان آن چه موقعى است و... لازم نيست . ولى بايد توجه داشت كه اعتقاد به آن در رتبه اعتقاد به توحيد و نبوت و معاد نيست .

نويسنده كتاب الشيعه و الرجعه ، گويا در صدد است با استناد به يك حديث ، كفر كسانى را كه اعتقاد به رجعت ندارند ثابت كند، ايشان نخست اين آيه را مطرح مى كند:

(إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ.) (١٣)

آنان كه به آخرت ايمان ندارند دلهايشان انكار كند و خود كبر فروشند. آنگاه در تفسير و تبيين اين آيه ، حديثى را از امام باقر، عليه‌السلام ، نقل مى كند كه فرمودند:

فى قوله «الذين لا يؤ منون بالاخرة»، يعنى انهم لا يومنون بالرجعة انها حق «قلوبهم منكرة» يعنى انها كافرة «و هم مستكبرون».

اين سخن خداوند: «آنان كه به آخرت ايمان ندارند» يعنى اينكه آنها به حقانيت رجعت ايمان ندارند. و اينكه مى فرمايد: «دلهايشان انكار كند» يعنى اينكه دلهايشان به كفر گراييده «و خود كبر فروشند». وى در فهرست كتاب ، مطلب را چنين عنوان مى كند:

معتقد نبودن به رجعت كفر است . (١٤)

آنگاه در جايگاه بحث ياد شده ، به آن حديث استناد مى كند، چنانچه منظور ايشان آن است كه معتقد نبودن به رجعت ، مستلزم كفر است و هم تراز با توحيد و نبوت و معاد، مى بايست به رجعت نيز معتقد بود، با توجه به بيانات گذشته اشتباه آن روشن است ، ولى چنانچه منظور آن باشد، كسانى كه قلوب آنها كافر است ، از پذيرفتن رجعت سرباز مى زنند، يعنى قبل از عدم اعتقاد به رجعت ، صفت «كفر» را داشته اند و اين كفر مانع پذيرش ‍ رجعت شده است ، نه اينكه با عدم اعتقاد به رجعت كافر شده اند، اين حرف قابل قبول است . و در حقيقت حديث به ريشه روانى عدم پذيرش ‍ رجعت اشاره دارد.

احتمال ديگرى در معناى حديث است كه دقيق تر به نظر مى رسد، و آن اينكه منظور از اينكه قلوب آنها كافر است اين نيست كه آنها مثل كفار هستند و آثار و احكام كفار بر آنها مترتب مى شود، بلكه بدين معناست كه قلوب آنها در اثر عدم پذيرش رجعت به كفر متمايل شده نه اينكه واقعا كافر شده اند.

آيا رجعت يك پيشگويى تاريخى است يا يك مساءله اعتقادى ؟

يكى از انديشمندان معاصر تصور كرده كه رجعت نه يك مساءله اعتقادى ، بلكه از قضاياى مسلم تاريخى است . در نتيجه اعتقاد و انكار آن هيچ خدشه اى در ايمان انسان وارد نمى سازد. وى مى گويد:

قضيه رجعتى كه برخى از آيات قرآنى و احاديث از آن سخن گفته اند، كه شيعه از بين امت اسلامى به آن قائل است ، بدين معنى نيست كه اصل رجعت ، به عنوان يكى از اصول دين مطرح و در مرتبه اعتقاد به توحيد و نبوت و معاد باشد، بلكه از مسلمات قطعيه محسوب مى شود و شاءن آن در اين مورد هم شاءن بسيارى از قضاياى فقهى و تاريخى است كه راهى به انكار آنها نيست ، مثلا همه فقها در حرمت مال غصبى اتفاق دارند يا با دلايل محكم تاريخى ثابت شده كه جنگ بدر در سال دوم از هجرت واقع شده است . قضيه اول ، قضيه اى فقهى و قضيه دوم ، قضيه اى تاريخى است و با اين حال هر دو از اصول دين محسوب نمى شوند و رجعت نيز چنين است . (١٥)

در اين سخن دو احتمال به نظر مى رسد، يكى آنكه اعتقاد به رجعت از اصول دين نيست كه انكار آن موجب كفر گردد، هر چند خود از امور اعتقادى محسوب مى شود. اين سخن صحيح و قابل قبول است . احتمال ديگر آنكه رجعت از سنخ امور اعتقادى نيست بلكه صرفا يك پيشگويى تاريخى در مورد آينده بشرى است ، همانند قضاياى تاريخى و فقهى كه هر چند قطعى است ، ولى اعتقاد به آن ضرورى نيست .

اين سخن برخلاف مفاد ادعيه و روايات و سخنان علماى كلام است ، در زيارت امام حسين عليه‌السلام ، مى خوانيم :

انى من المؤ منين برجعتكم . (١٦)

من به بازگشت شما اهل بيت عليهم‌السلام ايمان و اعتقاد دارم يا در زيارت حضرت ابوالفضل ، عليه‌السلام آمده است :

انى بكم و بايابكم من المؤ منين (١٧)

من به شما و بازگشتتان معتقدم در رواياتى كه قبلا بيان شد، امام صادق عليه‌السلام مى فرمايند:

من اقر بسبعة اشياء فهو مؤ من و ذكر منها الايمان بالرجعة (١٨)

هر كس به هفت چيز معتقد باشد، مؤ من است و از ميان هفت چيز ايمان به رجعت را بيان فرمود.

در سخنان بسيارى از انديشمندان كلامى ، رجعت به عنوان يك امر اعتقادى مطرح شده بطورى كه اعتقاد به آن را ضرورى شمرده اند، مرحوم شبر در اين باره مى فرمايد:

پس اعتقاد به اصل رجعت به طور اجمالى واجب است ... هر چند كه تفاصيل آن موكول به ائمه اهل البيت ، عليهم‌السلام ، مى شود. (١٩)

بنابراين در تمامى روايات مذكور و روايات متعدد ديگر، رجعت به عنوان يك مساءله اعتقادى مطرح شده است ، كه خود گوياى آنست كه رجعت از زمره امور اعتقادى است نه صرفا يك قضيه مسلم تاريخى .

شاهد ديگر آنكه پيوست علماى كلام موضوع رجعت را در كنار ساير مباحث اعتقادى بحث كرده اند، و اين خود شاهد تلقى اعتقادى بودن رجعت است . نكته ديگر آنكه آيا صرف تحقق رجعت در آينده موجب قضيه تاريخى بودن آن مى شود؟ اگر چنين است ، معاد هم كه در آينده محقق مى شود، صرفا يك قضيه تاريخى خواهد بود، آيا نويسنده به آن ملتزم مى شود؟

# گفتار سوم : رابطه رجعت با بعضى از امور اعتقادى

تفكيك مفاهيم و واژه هايى كه بيانگر اعتقادات و باورهاى دينى است از اهميت زيادى برخوردار است . و گاهى كم توجهى در اين راستا مشكلاتى را به همراه داشته و باعث گرديده است تا اشتباهات بزرگى رخ دهد، و شايد يكى از عوامل آن شباهت معنايى زياد اين واژه ها در فرهنگ مردم باشد. از اين روى در لغتنامه دهخدا (٢٠) از ظهور امام عصر، عليه‌السلام ، و نزول حضرت عيسى ، عليه‌السلام ، به رجعت تعبير شده است كه از جهت لغوى چنين كاربردى ممكن است صحيح باشد، اما از نظر اصطلاح علماى كلام غلطى فاحش است ...، به هر صورت در اين فصل تفاوتهاى محتوايى رجعت با ساير مفاهيم مشابه به دقت بررسى مى شود تا جايگاه واقعى كاربرد آن مفاهيم روشن گردد.

## ١ - رجعت و معاد

ممكن است از توضيحاتى كه در مورد رجعت ذكر شد، چنين برداشت شود كه رجعت همان معاد است ، چرا كه مؤ منان و كافران هر كدام به پاداش و سزاى عمل خويش خواهند رسيد و معناى معاد چيزى جز اين نيست و اساسا انتقام الهى از مشركين و يا پاداش به مؤ منان و نيز آن اتفاقات غير عادى كه در رجعت اتفاق مى افتد همانند سلطنت طولانى اهل بيت ، عليهم‌السلام ، زنده شدن برخى مردگان و... تحققش در دنيا ممكن نيست ، لذا مطالبى كه در مورد رجعت گفته مى شود، در حقيقت بخشى از حوادث معاد است و همين تلقى و دريافت از رجعت سبب شده تا برخى از اهل سنت گمان كنند كه اعتقاد به رجعت مستلزم بطلان رستاخيز خواهد شد. زيرا وقتى كه در رجعت ، مؤ منان به پاداش و كافران به سزاى عمل خويش برسند، نيازى به رستاخيز نخواهد بود... پس در هر صورت مى بايست تفاوتهاى اين دو امر اعتقادى بدقت تبيين شود.

تفاوتهاى متعددى بين رجعت و معاد وجود دارد كه از آن ميان به چهار فرق اساسى اشاره مى كنيم :

١. رجعت در اين جهان مادى با همه مشخصات و عوارض ، محقق مى گردد و همانطور كه در تعريف رجعت آمد، مردمان در همان شكل و صورتى كه در گذشته بودند، بر مى گردند، اما معاد در جهان ديگر اتفاق مى افتد، در جهانى كه از عوارض مادى خبرى نيست .

٢. در معاد همه خلايق براى حسابرسى محشور مى گردند، در حاليكه رجعت اختصاص به كافران و مؤ منان خالص دارد.

٣. انكار اصلى از اصول دين موجب كفر مى شود، بر خلاف انكار اصول مذهب ، از اين روى انكار معاد موجب خروج از دين مى گردد، لكن در مورد رجعت چنين نيست .

٤.بازگشت كنندگان به دنيا در زمان رجعت دوباره خواهند مرد يا كشته خواهند شد، اما در معاد ديگر مرگ و ارتحالى نخواهد بود، چرا كه آنجا سراى ابدى است .

## ٢ - رجعت و ظهور

رجعت همانگونه كه گذشت آنست كه گروهى از مؤ منان خالص و سردمداران كافر كه از دنيا رفته اند، به دنيا بر مى گردند، تا گروه اول به عزت نائل شوند و گروه دوم به ذلت دنيوى برسند، اين معنا با ظهور امام دوازدهم عليه‌السلام ، متفاوت است ، چرا كه «ظهور» در فرهنگ شيعه آن است كه امام دوازدهم حضرت حجه بن الحسن العسكرى ، عليهما‌السلام ، پس ‍ از غيبت بسيار طولانى آنگاه كه جهان پر از ظلم و ستم شود، ظهور خواهد كرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود.

رجعت و ظهور در يك جهت اشتراك دارند و آن اينكه هر دو در آخرالزمان و قبل از قيامت اتفاق مى افتد، اما فقرشان اين است كه خداوند براى بر چيدن ريشه هاى ظلم و ستم و ايجاد عدالت در روى زمين ، ولى خويش را پس از غيبتى طولانى ، آشكار مى سازد. ولى رجعت آن است كه در هنگام ظهور، براى يارى حضرتش و نيز استمرار حاكميت حق بعد از برقرارى عدالت ، خداوند گروهى از مؤ منان را كه از دنيا رفته اند، به دنيا باز مى گرداند تا براى يارى وى بشتابند. مؤ منانى كه ساليان درازى انتظار فرجش را مى كشيدند، ولى قبل از ظهور و رؤ يت حضرتش ، ديده از جهان فرو بستند. (٢١)

رجعت يكى از وقايع مهمى است كه در آستانه ظهور رخ مى دهد و زمان آن هنگام ظهور است ، نه قبل و نه بعد ظهور، بلكه در همان هنگام است كه برخى پيامبران الهى و ائمه اطهار، عليهم‌السلام ، و مؤ منان صالح به دنيا بر مى گردند تا شاهد اعتلاى كلمه اسلام در روى زمين باشند. اما نبايد چنين تصور كرد كه رجعت همان ظهور است ، رجعت يعنى بازگشت عده اى از مؤ منان و كفار، ولى ظهور به معناى آشكار شدن و قيام دوازدهمين ذخيره الهى پس از غيبت طولانى است ، در نتيجه نزديكى زمان اتفاق آن دو واقعه نبايد موجب شود كه آنها را يكى تلقى كنيم .

شايد اين مطلب در مورد رجعت از روايات و كلمات علما به دست بيايد، آنجا كه شيخ مفيد، قدس سره ، فرمود:

ذلك عند قيام مهدى آل محمد، عليه‌السلام . (٢٢)

رجعت هنگام قيام مهدى آل محمد، عليه‌السلام ، خواهد بود.

و نيز سيد مرتضى از علماى بزرگ اسلام در مورد رجعت مى گويد:

آنچه كه شيعه به آن اعتقاد دارد اين است كه ، خداوند متعال هنگام ظهور امام زمان مهدى ، عليه‌السلام ، گروهى از شيعيان را كه از دنيا رفته اند، به دنيا بر مى گرداند. (٢٣) پس با اين بيان روشن شد كه رجعت هرگز به معناى ظهور حضرت ولى عصر، عليه‌السلام ، نيست .

يكى از مستشرقين به نام «دويت نلسون» در كتاب عقيدة الشيعه از ظهور امام زمان ، عليه‌السلام ، به رجعت تعبير مى كند، كه اين خلاف معناى رجعت در اصطلاح كلام شيعه است .

اين چنين اشتباهى گاهى سبب شده تا كسانى به غلط تصور كنند كه واقعيت رجعت نيز همان ظهور امام عصر، عليه‌السلام ، است .

از اين رو صاحب كتاب الدعوة الاسلامية مى نويسد:

اگر منظور از رجعت ، ظهور حضرت ولى عصر، عليه‌السلام ، باشد، اين حرف قابل قبول است ولى اگر منظور بازگشت عده اى به جهان ، قبل از قيامت است ، اين باطل است و اخبارش با آن همه كثرت فايده اى نداشته و مطلبى را اثبات نمى كند.

سپس مى گويد:

اگر منظور رجوع به دنيا قبل از قيامت باشد، بايد توجه داشت كه مفهوم لفظ ظهور با مفهوم لفظ رجعت بسيار متفاوت است ، واژه اول در جايى به كار مى رود كه چيزى يا كسى بوده ولى پنهان شده و در زمان خاصى آشكار مى شود ولى از رجعت چنين به ذهن مى آيد كه چيزى يا كسى به جاى خاصى رفته باشد، بعد از مدتى به همان جا برگردد. مضافا اين كه در عرف شيعه بين معانى اصطلاحى آن دو نيز تفاوت بسيارى وجود دارد. (٢٤)

از اين رو اخبارى كه در مورد رجعت به دست ما رسيده است ، به خوبى گوياى بازگشت گروهى از مؤ منان به دنيا پيش از قيامت است ، و در برخى روايات نام تعدادى از آنان را بيان مى كند و يا برخى وقايع آن را بر مى شمارد، به طورى كه نمى توان آن را همان ظهور امام عصر عليه‌السلام دانست . (٢٥)

مرحوم شيخ حر عاملى ، قدس سره ، دوازده فرق بين واژه رفعت و ظهور ذكر كرده به خاطر طولانى نشدن بحث از ذكر همه آنها خوددارى كرده و تنها به ذكر اين نكته اكتفا مى كنيم كه تنها در يك روايت در مورد وقايع حضرت ولى عصر عليه‌السلام به رجعت تعبير شده است و آن روايتى است كه در كتاب الغيبة النعمانى ذكر شده است :

ان القائم من ولد على ، عليه‌السلام ، له غيبة كغيبة يوسف و رجعة كرجعة عيسى بن مريم ، ثم يظهر بعد غيبة مع طلوع النجم الاحمر و خراب الزوراء و هى الرى و خسف المزورة و هى بغداد و خروج السفيانى ... (٢٦)

حضرت قائم عليه‌السلام ، از فرزندان حضرت على عليه‌السلام ، داراى غيبتى مانند غيبت يوسف ، عليه‌السلام ، و رجعت و بازگشتى مانند رجعت عيسى بن مريم ، عليه‌السلام دارد، آن حضرت زمانى ظهور خواهد نمود كه وقايع زير به وقوع بپيوندد: طلوع ستاره قرمز، خراب شدن زوراء (رى) در زمين فرو رفتن مزورة (بغداد)، خروج سفيانى و...

## بررسى روايت

در مورد اين روايت بايد گفت كه :

اولا: سند حديث به دو جهت مخدوش است ، يكى آنكه روايت مضمره است يعنى كعب الاحبار روايت را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ، نسبت نداده است و اينگونه احاديث اعتبارى ندارد و ديگر آنكه راوى آن كعب الاحبار معروف است كه يهودى بود و احاديث بسيارى از يهوديت وارد اسلام كرده است ، البته بايد توجه داشت كه احايث مهدى ، عليه‌السلام تواترشان ثابت شده است و اينكه يك مورد از كعب الاحبار در مورد امام مهدى ، عليه‌السلام ، نقل شود دليل نمى شود كه او اين عقيده را وارد مذهب شيعه كرده است .

نكته ديگر آنكه منظور از رجعت در اين حديث ، رجعت اصطلاحى نيست ، زيرا همانطور كه گفته شد رجعت رجوع به دنيا پس از مرگ است در حالى كه در مورد حضرت ولى عصر، عليه‌السلام ، چنين نيست كه وى از دنيا رفته باشد و پس از ساليانى به اين جهان برگردد، بلكه منظور رجعت لغوى است ، به خصوص با توجه به اينكه آن را به رجعت حضرت عيسى ، عليه‌السلام و غيبتش را به غيبت حضرت يوسف ، عليه‌السلام تشبيه كرده ، درصدد رفع استبعاد و بيان مقام والاى امام عصر، عليه‌السلام مى باشد.

ثانيا: اگر خوب دقت كنيم در مى يابيم كه از غيبت به رجعت تعبير نشده ، بلكه گفته شده است كه حضرت علاوه بر غيبت داراى رجعتى نيز هست و در اين حديث رجعت و غيبت كنار هم ذكر شده است و لذا كيفيت غيبت حضرت را از نوع غيبت حضرت يوسف عليه‌السلام ، و رجعت حضرت را همانند رجعت حضرت عيسى ، عليه‌السلام بيان مى كند، خلاصه سخن آنكه سند حديث تمام نيست و بر فرض قبول سند، جهت دلالتى آن مخدوش است .

بديهى است كه زمان دقيق رجعت را با ذكر سال و ماه و روز همانند زمان ظهور و معاد نمى توان معلوم كرد، اما به طور كلى مى توان گفت كه رجعت در هنگام ظهور حضرت مهدى ، عليه‌السلام رخ خواهد داد. چنانكه در برخى از كلمات علما از زمان رجعت به «بعد ظهوره» تعبير شده است ، يعنى بعد از ظهور ولى عصر، عليه‌السلام رجعت اتفاق خواهد افتاد. و نيز در دو روايت به اين مطلب تصريح شده است . از جابر جعفى نقل شده كه گفت از امام باقر عليه‌السلام شنيدم كه فرمود:

و الله ليملكن رجل منا اهل البيت الارض بعد موته ثلاثمائة سنة : و يزداد تسعا، قال : قلت : فمتى ذلك ؟ قال : بعد موت الاقائم . قال : قلت : و كم يقوم القائم فى عالمه حتى يموت ؟ قال تسع عشرة سنة من يوم قيامه الى يوم موته . قال قلت : فيكون بعد موته هرج ؟ قال نعم ، خمسين سنة ، قال : ثم يخرج المنصور الى الدنيا و فيطلب بدمه و دم اصحابه فيقتل و يسبى حتى يخرج السفاح و هو امير المؤ منين (٢٧)

به خدا سوگند كه او مردى از اهل بيت ما را پس از سيصد و نه سال از وفاتش قدرت مى دهد. جابر گفت : پرسيدم اين واقعه چه زمانى خواهد بود؟ فرمودند: بعد از رحلت قائم ، عليه‌السلام پرسيدم قائم تا هنگام مرگش ‍ چند سال در جهان حكومت مى كند؟ فرمود: نوزده سال از هنگام قيامش تا وقت مرگش به طول مى انجامد. پرسيدم : آيا بعد از او جهان دچار آشوب مى شود؟ فرمودند: بله مدت پنجاه سال و اضافه كردند و بعد از آن منصور (امام حسين ، عليه‌السلام ) به دنيا بر مى گردد تا انتقام خون خود و يارانش را بگيرد. تا اينكه سفاح قيام كند، كه همان امير المؤ منين على ، عليه‌السلام ، است .

حديث ديگرى از على بن مهزيار نقل شده است ، وى مى گويد: در خواب ديدم كسى مى گويد: امسال حج انجام بده تا صاحب زمان ، عليه‌السلام را زيارت كنى ... بعد او با حضرت سخن مى گويد و ايشان وقايع ظهور را بيان مى كنند و مى فرمايد:

احج بالناس حجة الاسلام و اجى ء الى يثرب ... قلت : يا سيدى ما يكون بعد ذلك ؟ قال : الكرة الكرة الرجعة الرجعة . (٢٨)

حج را با مردم به جا آورده و به سوى يثرب عازم شو... عرض كردم : آقاى من بعد از آن چه رخ خواهد داد. فرمودند: برگشت برگشت ، رجعت رجعت .

چنانچه مشاهده مى شود در هر دو حديث تصريح شده كه رجعت بعد از ظهور خواهد بود، روشن است كه منظور از «بعد از ظهور» اين نيست كه وقتى ظهور تمام شد، رجعت اتفاق مى افتد، بلكه مقصود آن است كه اندكى پس از ظهور حضرت ، مردمانى نيكو همچون برخى انبيا و صلحا براى يارى حضرت به دنيا بر مى گردند. و رجعت به صورت تدريجى خواهد بود. يعنى برخى از افراد همانند امير المؤ منين ، عليه‌السلام ، و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ، و برخى ديگر رجعتشان تقريبا همزمان به ظهور است و رواياتى در مورد اين مطلب داريم كه آنان حضرت ولى عصر، عليه‌السلام را يارى مى دهند و اين طبعا با همزمانى رجعت آنان با ظهور سازگارى دارد. و نيز در برخى روايات داريم كه وقتى حضرت ظهور مى كند، به بعضى از مؤ منين در قبر خطاب مى شود كه حضرت ظهور كرده اگر مايليد مى توانيد امروز حضرتش را يارى دهيد. (٢٩) البته بعضى از ائمه ممكن است رجعتشان مدتى بعد از ظهور باشد.

خلاصه سخن آنكه رجعت يكى از وقايع همزمان با ظهور است و نبايد آنها را دو نام براى يك واقعيت پنداشت .

# گفتار چهارم : تاريخچه رجعت

معمولا در كتابهايى كه پيرامون رجعت نگارش شده است ، توجهى به تاريخچه و سير تحول و تطور اين عقيده نشده است ، در صورتى كه مطالعه تاريخى در مورد يك پديده مى تواند تصوير روشنى از آن در ذهن ايجاد كند و بسيارى از كج انديشيهاى موجود را پاسخ دهد. از اين رو با توجه به مستندات تاريخى مى توان سه دوره براى اين عقيده در بستر تاريخ در نظر گرفت .

## ١ - دوره پيدايش

(از عصر رسالت تا سال ٩٥ق . شهادت امام سجاد عليه‌السلام )

در اين دوره كه دوره تكون و پيدايش اين عقيده است ، رجعت براى اولين بار توسط پيامبر گرامى اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، تحت عنوان «خروج» مطرح گرديد. و در زمان حضرت ، على عليه‌السلام از آن به رجعت تعبير شد. در اين عصر رجعت به عنوان يكى از اسرارى كه در آينده اتفاق خواهد افتاد به اصحاب خاص ائمه ، عليهم‌السلام گفته مى شد و كم كم آن را شيوع دادند، و مدتى طول كشيد تا اذهان عموم با آن انس گرفت ، از اين رو در اين مرحله از استدلال و نقد و رد آن خبرى نيست و عمده مطالب طرح شده پيرامون رجعت كنندگان بوده است .

برخى از رواياتى كه در اين دوره نقل شده است به قرار زير است :

جنبنده خدا

رجعت يكى از امور اعتقادى است كه از صدر اسلام مورد توجه ويژه پيامبر گرامى اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، بوده و به مناسبتهاى مختلف آن را بيان مى كرده است . در روايتى كه در ذيل مى آيد حضرت به بازگشت امير المؤ منين ، عليه‌السلام در آخر الزمان به دنيا اشاره كرده و براى تبيين آن از آيات قرآنى استفاده نموده است در حديث امام صادق عليه‌السلام ، مى فرمايد:

انتهى رسول الله ، عليه‌السلام، الى اميرالمؤ منين و هو نائم فى المسجد، قد جمع رملا و وضع راءسه عليه فحركه برجله ثم قال : قم يا دابه الله فقال رجل من اصحابه : يا رسول الله انسمى بعضنا بعضا بهذا الاسم ؟ فقال : لا، و الله ما هو الا له خاصة و هو دابة التى ذكر الله فى كتابه (و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانو باياتنا لا يوقنون) ثم قال : يا على اذا كان آخر الزمان اخرجك الله فى احسن صورة و معك ميسم تسم به اعدائك (٣٠)

روزى رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، به سوى امير المومنين عليه‌السلام آمد در حالى كه وى در مسجد خوابيده بود و مقدارى شن را به عنوان بالش ‍ زير سر گذاشته بود او را با پا حركت داد و فرمود: اى دابة الله (جنبنده خدا) برخيز. يكى از اصحاب عرض كرد اى رسول گرامى آيا ما مجازيم اين اسم را به ديگران نسبت دهيم ؟ حضرت فرمود: خير به خدا سوگند كه آن نام مخصوص او (حضرت على ، عليه‌السلام ) است . و او همان دابة و جنبنده اى است كه خداوند در كتابش فرمود: «هنگامى كه قول بر آنان واقع گردد براى آنها جنبنده اى از زمين خارج مى كنيم كه با آنان سخن مى گويد بدرستى كه مردم به آيات و نشانه هاى ما يقين نمى كنند.»

سپس اضافه كردند اى على هنگامى كه آخر زمان فرا رسد، خداوند تو را در بهترين صورت از زمين خارج مى سازد در حالى كه به همراه تو عصايى است كه با آن دشمنانت را مشخص مى كنى .

پيامبر گرامى اسلام در مورد بازگشت حضرت على عليه‌السلام ، در آخرالزمان ، تعبير به اخراج (از زمين) مى كند، كه مفهوم رجعت را بيان مى كند.

## زمان رجعت

حكمت الهى بر اين تعلق گرفته است كه ، زمان دقيق برخى از وقايع كه در آينده اتفاق مى افتد و در سرنوشت مردم و جهان مؤ ثر است ، مشخص ‍ نگردد، همانند معاد و ظهور حضرت ولى عصر، عليه‌السلام . از اين جمله است رجعت كه نمى توان تاريخ دقيق آن را با ذكر سال و ماه و روز معين نمود. در اين زمينه حضرت على ، عليه‌السلام ، حديثى از پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى كند:

فلما اخبر هم رسول الله ما يكون من الرجعة ، قالوا متى يكون هذا؟ قال الله : (قل يا محمد) ان ادرى اقريب ما توعدون ام يجعل له ربى امدا (٣١) (٣٢)

آن هنگام كه رسول خدا مردم را به وقايع رجعت آگاه كرد، از آن حضرت پرسيدند: آن رجعت در چه زمانى اتفاق مى افتد؟ خداوند به پيامبرش وحى فرمود:

بگو من نمى دانم (فقط خداوند از آن آگاه است) كه آنچه وعده داده شده نزديك است و يا آنكه خداوند براى آن ، مدت (طولانى) قرار داده است .

## رجعت شهداى كربلا

همان طور كه مى دانيم هنگام رجعت ، گروهى از انبيا و امامان معصوم ، عليهم‌السلام ، به دنيا بر مى گردند. برخى حضرت را يارى مى دهند و برخى ديگر از ظهور به مدت طولانى بر روى زمين حكومت صالحان را تشكيل خواهند داد. در حديثى از امام باقر، عليه‌السلام ، مى خوانيم كه شهداى كربلا، به ويژه سالار شهيدان حسين بن على عليه‌السلام ، به دنيا بر مى گردد و داراى حكومت طولانى روى زمين خواهد بود. امام باقر، عليه‌السلام ، فرمود:

قال الحسين لاصحابه قبل ان يقتل ... فابشروا فوالله لئن قتلونا فانا نرد على نبينا، قال : ثم امكث ما شاء الله فاكون اول من ينشق الارض عنه ، فاخرج خرجة يوافق ذلك خرجة امير المؤ منين ، عليه‌السلام ،... (٣٣)

امام حسين ، عليه‌السلام ، قبل از آنكه شهيد شود، به يارانش فرمود:... بشارت باد بر شما كه اگر كشته شويم ، به سوى پيامبر خويش بر مى گرديم ، سپس فرمود: پس آن مقدار كه خداوند بخواهد در قبر خواهيم ماند، و من اولين كسى خواهم بود كه رجعت مى كند، پس خروج مى كنم مانند خروج امير المومنين ، عليه‌السلام ،... در احاديث (٣٤) بسيارى آمده كه اولين كسى كه در روز رجعت ، خروج مى كند حسين بن على ، عليه‌السلام ، است و در پاكسازى زمين از كافران و منافقان شركت خواهد كرد.

## رجعت پيامبر اسلام

ابوخالد كابلى از امام سجاد عليه‌السلام ، نقل كرده كه آن حضرت در تفسير آيه شريفه :

ان الذى فرض عليك القران لرادك الى معاد (٣٥)

آنكه قرآن را بر تو فرض نمود، تو را به معاد و بازگشتگاه بر مى گرداند.

فرمودند:

يرجع اليكم نبيكم . (٣٦)

پيامبرتان بار ديگر به سوى شما بر مى گردد مطابق اين روايت مى توان گفت كه منظور از معاد (زمان موعود) روز رجعت است كه در آن زمان پيامبر اكرم ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، به دنيا رجعت مى كند. روشن است كه منظور از «يرجع اليكم نبيكم» اين نيست كه مردم در قيامت و سراى ديگر پيامبر را ملاقات مى كنند، زيرا در اين صورت مى بايست اينگونه تعبير مى شد كه «ترجعون الى نبيكم» علاوه بر اين ، حضرت از آن واقعه ، به رجوع تعبير كرده است و با توجه به اينكه حضرت از دنيا رحلت كرده اند، معناى رجوع در مورد ايشان ، بازگشت به دنيا پس از مرگ خواهد بود.

پس بر خلاف آنان كه مى پندارند، رجعت توسط ابن سبا وارد تشيع شد، بايد گفت كه انديشه رجعت از همان سالهاى آغاز پيدايش اسلام مطرح شد اگر چه اين انديشه در آن سالهاى آغازين به جهت غامض بودنش هنوز ميان مردم جايگاه اصلى خود را پيدا نكرده بود و دوره بعدى به واسطه بحثها و تاءليفات متعدد، بتدريج رشد و توسعه پيدا كرد.

٢. دوره رشد و بالندگى (٢٦٠-٩٥ ق .)

سالهاى بين شهادت امام سجاد، عليه‌السلام (٩٥ق .) تا ابتداى غيبت صغرى (٢٦٠ق .) را مى توان دوره رشد و بالندگى انديشه رجعت تلقى كرد. يكى از ويژگيهاى اين دوران ، موضع گيرى برخى از اهل سنت پيرامون اعتقاد به رجعت است . در مقابل ، ائمه دين ، عليه‌السلام ، با تمسك به آيات قرآن كه مورد قبول آنان بود از عقيده به رجعت دفاع و آن را مبرهن مى كردند.

در آن زمان دو مركز علمى مهم ، در جهان اسلام مطرح بود، يكى حجاز و مدينه كه محل نزول قرآن و محل زندگى پيامبر اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، بود كه طرفداران آن مكتب را اهل حديث مى ناميدند، و ديگرى در عراق و كوفه كه برخى از صحابه و نيز برخى از ائمه مذاهب مثل ابوحنيفه در آنجا زندگى مى كردند و گرايش كلى آنها به راى و قياس بود، در آن زمان اهل عراق از زمره كسانى بودند كه بشدت با اعتقاد به رجعت مخالفت مى كردند، ابوبصير در اين زمينه مى گويد: امام باقر، عليه‌السلام ، به من فرمودند:

ينكر اهل العراق الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال : اما يقرؤ ن القران «و يوم نحشر من كل امة فوجا (٣٧) (٣٨)

آيا اهل عراق منكر رجعت هستند؟ من در جواب عرض كردم آرى . امام فرمودند: مگر آنها قرآن را نمى خوانند كه مى فرمايد: «و روزى كه از هر امتى گروهى را محشور مى كنيم».

از اين روايت بخوبى روشن مى شود كه در آن زمان ، مساءله رجعت مورد بحث و گفتگو بوده و اهل عراق آن را نمى پذيرفتند و در مقابل حضرت باقر، عليه‌السلام، از آيات قرآن بر رجعت استدلال مى كند، ولى اين نقد و نظر ظاهرا در دوره گذشته مطرح نبوده و ائمه اطهار عليهم‌السلام ، فقط به ذكر وقايع و اصل رجعت اكتفا مى كردند ولى در صدد اثبات و يا پاسخ سخنان مخالفان نبوده اند. (٣٩) گروه ديگرى كه در آن عصر به اين عقيده خرده مى گرفتند، (قدريه) بود (٤٠) حنان بن سدير از پدرش نقل مى كند كه پدرش گفت :

ساءلت ابا جعفر، عليه‌السلام ، عن الرجعة ، فقال : «القدرية تنكرها - ثلاثا (٤١)

از امام باقر، عليه‌السلام ، در مورد رجعت سؤ ال كردم (شايد منظور از سؤ ال درباره رجعت اين باشد، كه چه كسانى رجعت را منكرند، كه اين معنى به قرينه جواب امام تاءييد مى شود) حضرت سه بار فرمود: قدريه رجعت را انكار مى كند.

## جرم اعتقاد به رجعت !

در عصر امام باقر، عليه‌السلام ، برخى از اصحاب آن حضرت تنها به جرم اعتقاد به رجعت آنچنان در جامعه منفور شده بودند كه با داشتن علم و دانش وافر از آنها حديث نقل نمى شد. سيد بن طاووس از صحيح مسلم ، كه از كتابهاى بسيار معتبر اهل سنت است ، نقل مى كند كه جراح بن مليح گويد:

جابر مى گفت : نزد من از طريق امام باقر، عليه‌السلام ، و ايشان از پيامبر اكرم ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، هفتاد هزار حديث وجود داشت كه اهل سنت همه آنها را رها كردند و سپس مسلم به اسناد محمد بن عمر رازى علت ترك آن را چنين نقل مى كند: «خود از حريز شنيدم كه مى گفت : با جابر ملاقات كردم ، ولى اصلا از او حديثى يادداشت نكردم ، زيرا او به رجعت اعتقاد داشت !» (٤٢)

البته ريشه اصلى اينگونه مخالفتها با چنين عقيده اى ناشى از عدم ظرفيت فكرى مردم بوده است كه نمى توانستند باور كنند چطور انسانهايى كه ساليان دراز از دنيا رفته اند مجددا به دنيا باز مى گردند و شاهد اعتلاى حكومت جهانى اسلام خواهند بود. نظير اين مساءله مخالفتهايى است كه با عقيده به معاد و ساير امور غيبى مى شود.

در زمان امام باقر، عليه‌السلام ، تنها برخى از مذاهب اهل سنت (اهل عراق ، قدريه) با عقيده رجعت مخالفت مى ورزيدند، اما در زمان امام صادق عليه‌السلام ، اين مخالفت به اوج خود رسيد به طورى كه همه مذاهب اهل سنت در مقابل شيعه با چنين عقيده اى به ستيز برخاسته بودند، در اين عصر امام صادق ، عليه‌السلام ، با استدلالهاى قوى از كيان اين اعتقاد دفاع مى نمودند، اوبصير گويد به امام صادق ، عليه‌السلام ، عرض ‍ كردم :

ان العامة تزعم ان قوله (و يوم نحشر من كل امة فوجا) (٤٣) عنى فى يوم القيامة . فقال ابو عبدالله ، عليه‌السلام ، فيحشر الله يوم القيامة من كل امة فوجا و يدع الباقين ؟ لا و لكنه فى الرجعة . و اما آية القيامة «و حشرنا هم فلم نغادر منهم احدا» (٤٤) (٤٥)

اهل سنت در مورد سخن خداوند (متعال) كه مى فرمايد: «روزى كه از هر امتى گروهى را محشور مى كنيم» مى پندارند كه منظور، روز قيامت است . امام فرمودند: آيا اينچنين است كه خداوند در روز قيامت از هر امتى گروهى را محشور و بقيه را رها مى كند؟ چنين نيست . بلكه منظور آيه از حشر گروهى از هر امتى ، در روز رجعت است و آيه قيامت آن است كه حق تعالى مى فرمايد: «همه را محشور مى كنيم و از كسى چشم پوشى نمى كنيم .»

## پرسش ماءمون

يكى از ويژگيهاى عصر امام رضا، عليه‌السلام ، تشكيل مناظرات و طرح سؤ الاتى از طرف ماءمون در مباحث مختلف اسلامى بود. وى مى خواست با طرح اينگونه مناظرات و سؤ الات مختلف امام را تضعيف كند. خود ماءمون كه تا حدودى از علم و دانش بهره اى داشت ، پيوسته سؤ الات مختلفى را مطرح مى كرد و حضرت پاسخ مى دادند، يكى از آن پرسشها در مورد رجعت است . حسن بن جهم گويد: روزى ماءمون به امام رضا، عليه‌السلام عرضه داشت :

يا ابا الحسن ما تقول فى الرجعة ؟ فقال ، عليه‌السلام : انها الحق ، قد كانت فى الامم السالفة و نطق بها القران و قد قال رسول الله ، صلى‌الله‌عليه‌وآله : يكون فى هذا الامة كل ما كان فى الامم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . (٤٦)

اى اباالحسن نظر شما در مورد رجعت چيست ؟ حضرت فرمودند: اعتقاد صحيحى است و اين رجعت (مساءله جديدى نيست) در امتهاى گذشته بوده و قرآن هم درباره آن سخن گفته است . (مثل قصه عزير و كسانى كه از ترس مرگ از خانه هايشان فرار كردند...) و رسول خدا فرمود: هر چه در امتهاى گذشته بوده در اين امت نيز خواهد بود. بسان جفت بودن نعل به نعل و گوش به گوش .

يعنى دقيقا آنچه در امتهاى گذشته اتفاق افتاده در اين امت هم اتفاق مى افتد و يكى از آن موارد اتفاق افتاده در امتهاى گذشته ، رجعت بوده است .

## وقايع رجعت

على بن مهزيار از امام زمان ، عليه‌السلام ، كلماتى را نقل مى كند و حضرت حوادث ظهور را بيان مى نمايد و سپس ايشان از حضرت مى پرسد:

يا سيدى ما يكون بعد ذلك ؟ قال : الكرة الكرة الرجعة ثم تلى هذه الاية ثم رددنالكم الكرة عليهم و امددناكم باموال و بنين و جعلناكم اكثر نفيرا (٤٧) (٤٨)

از حضرت پرسيدم : پس از حوادث ظهور چه رخ خواهد داد؟ حضرت فرمودند: رجعت و آن را تكرار كردند و آنگاه آيه اى را كه دلالت بر رجعت مى كند تلاوت فرمودند: آنگاه شما را به سوى آنها برگردانيم و بر ايشان غلبه دهيم و به مال و فرزندان مدد بخشيم و عده جنگجويان شما را افزايش ‍ دهيم تا بر آنها پيروز گرديد.

## نويسندگان «رجعت» در عصر ائمه اطهار، عليهم‌السلام

چون مساءله رجعت از مسائل پيچيده است كه براى اذهان عموم مردم تا حدى قابل هضم نبوده ، پيوسته مورد نقض و ابرام بوده و لذا در همان عصر ائمه ، عليهم‌السلام ، و نيز برخى از محدثين و علماى بزرگوار شيعه ، كتبى در اين مورد تدوين كرده اند كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم :

١. احمد بن داوود سعيد الجرجانى ، شيخ طوسى گفته كه وى كتابى در رجعت نوشته است .

٢. الحسن بن على بن ابى حمزة البطائنى . نجاشى در شمارش كتب وى كتاب رجعت را نام برده است .

٣. فصل بن شاذان نيشابورى ، شيخ طوسى و نجاشى گفته اند وى كتابى را در اثبات رجعت به رشته تحرير درآورده است .

٣. دوره گسترش و تكامل (از ٢٦٠ ق به بعد)

در اواخر دوره دوم و ابتداى دوره سوم بتدريج اعتقاد به رجعت به عنوان يكى از شعارها و مميزات شيعه از اهل سنت ، درآمده بود و برخى نويسندگان اهل سنت در هنگام معرفى شيعه و يا شخصيتهاى مهم آن ، اعتقاد به رجعت را يكى از خصيصه هاى آنان بر مى شمردند. در اين دوره انديشمندان شيعه براى گسترش اين اعتقاد در ميان مردم و دفاع از آن به دو عمل دست زدند:

١. نگارش كتابها و مقالات علمى

٢. تشكيل مناظرات با اهل سنت .

كتابهايى كه در اين زمينه به رشته تحرير درآمد از نظر سبك با يكديگر متفاوت اند و بسيارى از آن ها به نقل روايات در آن دوره اكتفا كرده و برخى ديگر علاوه بر نقل احاديث به برخى استدلالها هم اشاره كرده اند. و اخيرا برخى مساءله رجعت را تنها از ديدگاه عقلى بررسى كرده اند. يكى از مفيدترين و شايد مبسوطترين كتابها در اين زمينه كتاب الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة نوشته شيخ حر عاملى ، قدس سره ، است كه هم ادله مفصلى از آيات و روايات نقل كرده است و هم ادله مخالفان در نفى رجعت را پاسخ داده است .

انديشمندان شيعه علاوه بر ادامه شيوه نگارش ، مناظراتى را به منظور اثبات و رد ادله مخالفان تشكيل مى دادند و از رجعت دفاع مى كردند به عنوان نمونه يكى از آن مناظراتى كه مرحوم مجلسى از كتاب المجالس نقل كرده است را بيان مى كنيم :

سيد بن طاووس مى گويد: در مجلسى با اهل سنت پيرامون مسائل مورد اختلاف شيعه و سنى بحث مى كرديم من از آنها پرسيدم چه چيزهايى را بر شيعه اماميه انكار مى كنيد؟ گفتند: تعرض به صحابه و قول به رجعت و متعه و حديث مهدى ، عليه‌السلام ، كه زنده است با اينكه زمان غيبت او طولانى شده است .

سيد به ساير مسائل جواب كافى داده و در مورد رجعت فرمودند: اما اينكه شما قول به رجعت را بر شيعيان عيب مى گيريد. شما خودتان از پيامبر اكرم ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، روايت مى كنيد كه هر چه در امتهاى گذشته اتفاق افتاده ، در اين امت نيز اتفاق مى افتد و قرآن هم بيان مى كند كه : «آيا نديدى كسانى كه از خانه هايشان از ترس مرگ فرار كردند در حاليكه هزاران نفر بودند و خداوند به آنها گفت : بميريد و سپس آنها را زنده كرد» (٤٩) سپس قرآن شهادت مى دهد كه آنها را در دنيا زنده كرده است و معناى رجعت چيزى جز اين نيست . پس سزاوار است كه در اين امت هم مثل آن واقع گردد. با اين سخنان اهل سنت بر مساءله رجعت شدند و چون جوابى نداشتند، سكوت اختيار كردند! (٥٠)

## نتيجه گيرى از مباحث تاريخى

١. اعتقاد به رجعت ، يك اصل اسلامى است كه از زمان صدر اسلام در احاديث منقول از پيامبر شروع شده (٥١) تا به غيبت كبرى رسيده است و اينگونه نيست كه خرافى باشد و يا اينكه كذابين اين اعتقاد را وارد مذهب شيعه كرده باشند.

٢. در عصر امام سجاد، عليه‌السلام ، مساءله رجعت به عنوان مساءله اى كه در آينده اتفاق خواهد افتاد، بحث مى شده ولى استدلال بر آن و رد شبهات آن مطرح نبوده ، ولى از عصر امام باقر، عليه‌السلام ، به بعد، بحثهاى استدلالى جالبى پيرامون آن صورت گرفته است .

٣. اهل بيت عصمت و طهارت ، عليه‌السلام ، براى استدلالى بر رجعت از آيات شريف قرآن مدد جسته تا مخالفان را مجاب كنند و از دليل عقلى استفاده نكرده اند.

٤. علماى شيعه چه در عصر ائمه ، عليه‌السلام ، و چه در عصر غيبت (غيبت صغرى و كبرى) پيرامون رجعت كتب مفيدى به رشته تحرير در آورده و جلسات مناظره و بحث تشكيل داده اند.

# گفتار پنجم : استدلال بر رجعت از قرآن و سنت

## 1 - رجعت در قرآن :

رجعت و بازگشت برخى انسانها به دنيا پس از مردن مستلزم هيچگونه محذور عقلى نيست (٥٢)، علاوه بر آنكه در مواردى واقع هم شده است (٥٣) از اين روى در اصل رجوع برخى انسانها به دنيا جاى هيچگونه انكارى نيست از سوى ديگر آيات و روايات فراوانى در اثبات رجعت به معناى اصطلاحى آن وارد شده است . اما، پيش از بيان آيات ذكر چند نكته ضرورى است :

اول : در ميان آياتى كه مورد استدلال قرار گرفته است ، واژه «رجعت» به كار نرفته اما با دقت و تعمق در معناى آيات معلوم مى شود كه آنها با رجعت ، هماهنگى و سازگارى دارند.

دوم : آيات فراوانى توسط ائمه اطهار، عليهم‌السلام ، به رجعت تفسير شده و از آنجا كه ما قائل به عصمت آنها هستيم به آن آيات با كمك روايات استناد مى نماييم . سوم : از آياتى كه در مورد رجعت وارد شده اند گاهى به روز قيامت و يا به روز ظهور حضرت حجت ، عليه‌السلام ، تفسير شده . و اين نكته ضربه اى به استدلال به رجعت نمى زند چرا كه اين معانى با هم منافات نداشته و هر كدام از بطنى از بطون قرآن حكايت دارد.

و بالاخره در حدود هفتاد آيه در مورد رجعت وجود دارد، كه به خاطر اختصار به سه آيه اكتفا مى كنيم :

آيه اول :

(وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُون)َ (٥٤)

و هنگاميكه قول بر آنان واقع گردد، از زمين موجودى را بيرون مى سازيم كه با آنان سخن مى گويد (يا با آنان مى جنگد) ولى مردم به آيات ما ايمان نمى آورند، و روزى كه از هر امتى گروهى از كسانى كه تكذيب ما كردند، محشور كرده و سپس آنها نگه داشته مى شوند.

اين آيه مشهورترين آيه رجعت است كه به تنهايى بر رجعت دلالت دارد. چرا كه ظاهر آيه به خوبى بيانگر اين مطلب است كه اين حشر گروهى از هر امتى غير از حشر در روز قيامت است زيرا حشر در آيه فوق حشر همگانى نيست در حالى كه حشر در روز قيامت شامل همه انسانها مى گردد، چنانكه در آيه اى در وصف حشر روز قيامت چنين مى فرمايد:

(وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا )(٥٥)

و همه را مشهور كرده و احدى از آنان را فرو نخواهيم گذاشت .

«آلوسى» يكى از مفسران بزرگ اهل سنت اشكالى به استدلال آيه فوق بر رجعت نموده و مى گويد:

منظور از حشر، حشر براى عذاب است كه بعد از آن حشر كلى اتفاق مى افتد. يعنى حشر بعد از حشر، يك حشر كلى براى همه خلايق و يك حشر نيز تنها براى كسانى كه مورد خشم و عذاب الهى قرار مى گيرند (٥٦) پس آيه دلالتى بر رجعت نداشته و منظور آيه حشر در روز قيامت است .

علامه طباطبايى قدس سره ، در پاسخ به او چنين مى نويسد:

چنانچه منظور حشر براى عذاب بود لازم بود كه اين غايت ذكر شود، يعنى گفته شود، «نحشر الى العذاب» تا ابهام برطرف شود كما اينكه در آيه ديگر كه در مورد حشر براى عذاب است غايت مذكور بيان شده است :( وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّـهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ)... (٥٧) مضافا اين كه بعد از حشر سخن از عتاب و سرزنش ‍ است نه عذاب . (٥٨)

از سوى ديگر دو شاهد در خود آيات قبل و بعد وجود دارد كه مؤ يد اين است كه حشر براى عذاب نيست و اين واقعه قبل از قيامت است يكى در صدر آيه كه مى فرمايد: ( وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ ) كه مورد اتفاق همه مفسران است كه وقوع قول از علائم قيامت است و روشن است كه علامت يك شى غير از آن شى است و ديگر آنكه پس از سه آيه مى فرمايد: ( وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ) و قضاياى قيامت را از آنجا آغاز مى كند.

به هر حال از اين آيه به خوبى فهميده مى شود كه پيش از قيامت گروهى از هر امتى محشور مى شوند و مورد مواخذه قرار مى گيرند و اين حشر نيز به معناى برگشتن به دنيا پس از مرگ است .

علاوه بر دلالت روشن خود آيه ، بر رجعت ، احاديث فراوانى در ذيل اين آيه كريمه از اهل بيت عليهم‌السلام ، وارد شده و ايشان ، آيه مذكور را بر رجعت منطبق دانسته اند كه از جمله ، مى توان به روايت زير اشاره كرد:

فقال الرجل لابى عبدالله عليه‌السلام : ان العامة تزعم ان قوله «و يوم نحشر من كل امة فوجا» عنى فى القيامة فقال ابوعبدالله : فيحشر الله يوم القيامة من كل امة فوجا و يدع الباقين ، لا ولكنه فى الرجعة و اما آيه القيامة «و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا» (٥٩)

آن مرد به امام صادق ، عليه‌السلام ، عرضه داشت : كه اهل سنت گمان كرده اند كه آيه «روزى كه از هر امتى گروهى را محشور مى كنيم» مربوط به قيامت است حضرت در پاسخ فرمود: آيا چنين است كه خداوند روز قيامت از هر امتى تنها گروهى را محشور كرده و بقيه را رها مى سازد؟ خير، اينگونه نيست ولكن آيه در مورد رجعت است . اما آيا قيامت آن است كه مى فرمايد: «همه را محشور ساخته و از احدى چشم پوشى نمى كنيم .»

آيه دوم :

(إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ )(٦٠)

همانا ما فرستادگان خويش و مومنان را در دنيا، آن روزى كه شاهدان اقامه شوند يارى خواهيم نمود. آيه فوق خاطر نشان مى سازد كه وعده الهى بر آن تعلق گرفته است كه همه انبيا و مؤ منان را در همين دنيا يارى خواهد كرد. چنانكه از ظاهر آيه برداشت مى شود اين نصرت انبيا و مؤ منان به صورت گروهى و دسته جمعى صورت خواهد پذيرفت از آنجا كه چنين نصرتى در گذشته اتفاق نيفتاده پس قطعا در آينده به وقوع خواهد پيوست ، چرا كه وعده الهى تخلف ناپذير است .

از طرفى چون همه پيامبران (به جز حضرت عيسى و خضر، عليهما‌السلام،) و مؤ منان بسيارى از دنيا رفته اند و در اين دنيا يارى نشده اند به مقتضاى آيه فوق بايستى آنها زنده شوند تا در همين دنيا يارى شوند بخصوص كه لفظ نصرت در مواردى بكار مى رود كه دو گروه مشغول مخاصمه باشند و بعد شخصى يا گروهى يكى از طرفهاى مخاصمه را كمك بكند تا بر طرف مقابل چيره شود و طبيعى است كه چنين معانى با رجعت سازگارى دارد، موئد چنين استدلالى به آيه شريفه حديثى است كه از امام صادق ، عليه‌السلام ، نقل شده كه فرمود:

والله فى الرجعة اما علمت ان انبيا الله كثير لم ينصروا فى الدنيا و قتلوا و الائمه من بعدهم قتلوا و لم ينصروا ذلك فى الرجعة . (٦١)

به خدا سوگند اين آيه در مورد رجعت است ، مگر نمى دانيد كه پيامبران بسيارى در اين دنيا كشته شدند و نصرت خداوند به آنان نرسيد؟ امامان كشته شدند و نصرت خداوند شامل حال آنها نشد، اين آيه در رجعت محقق خواهد شد.

آيه سوم :

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)(٦٢)

و ما تو را جز براى بشارت و بيم جهانيان نفرستاديم ... همانگونه كه از جهت اعتقادى روشن است نبوت پيامبر اسلام حضرت محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، عموميت داشته و شامل همه عصرها و نسلها مى شود، اما تحقق عينى اين بعثت و رسيدن پيام دعوت حضرت به همه مردم جهان هنوز محقق نشده است . بر طبق مفاد برخى روايات اين دعوت در روز رجعت عينيت خواهد يافت ، چنانكه امام محمد باقر، عليه‌السلام ، مى فرمايد:

اين آيه در رجعت تحقق مى يابد. (٦٣)

## ٢ - رجعت در روايات

روايات در يك تقسيم بندى به «واحد» و «متواتر» تقسيم مى شوند. منظور از خبر واحد روايتى است كه به سر حد يقين نرسيده باشد، در حالى كه مراد از خبر متواتر روايتى است كه در اثر كثرت نقل آن يقينى شده و جاى هيچگونه ابهامى در آن وجود نداشته باشد. پس از روشن شدن اين دو اصطلاح ، مى گوييم اخبار و رواياتى كه از معصومين ، عليهم‌السلام ، در موضوع رجعت نقل شده آنقدر فراوان است كه به طور قطعى مى توان متواتر بودن آنها را پذيرفت . در اين باره اظهار نظر برخى كارشناسان احاديث را مرور مى كنيم :

١. مرحوم «مجلسى» مى گويد: «اگر مثل اين روايات (رجعت) متواتر نباشد پس در چه چيزى مى توان ادعاى تواتر نمود.» (٦٤)

٢. مرحوم شيخ «حر عاملى» مى نويسد: «هيچ شكى نيست كه اين احاديث مذكور به حد تواتر معنوى رسيده است زيرا موجب يقين هستند براى هر كسى كه قلب خويش را از هر شبهه اى و تقليدى پاك كند.» (٦٥)

٣. «محدث جزايرى» در شرح تهذيب ادعا كرده كه ٦٢٠ حديث پيرامون رجعت ديده است . (٦٦)

٤. مرحوم «شيخ حر عاملى» در كتاب الايقاظ من الهجعة تعداد ٥٢٠ حديث در زمينه رجعت نقل كرده و در آخر بيان مى كند كه برخى روايات را نيز بنا به عللى نقل نكرده است . (٦٧)

## دسته بندى روايات

همان گونه كه بيان شد روايات بسيارى در مورد رجعت نقل شده است ، به گونه اى كه حتى احاطه علمى و شناخت اجمالى بر آنها به سختى حاصل مى شود از اين روى براى آشنايى مختصر با روايات ، لازم است كه آنها را دسته بندى كنيم و مفاد هر دسته را اجمالا بررسى كنيم . روايات رجعت در يك تقسيم بندى به پنج دسته تقسيم مى شوند:

دسته اول : رواياتى كه بيان مى كند اولين كسى كه به دنيا رجعت مى كند حسين بن على ، عليه‌السلام ، است . «زيد شحام» از امام صادق ، عليه‌السلام ، نقل مى كند كه فرموده :

اول من يكر فى رجعتة الحسين بن على ، عليه‌السلام ، يمكث فى الارض حتى يقسط حاجباه على عينيه . (٦٨)

اولين شخصى كه به دنيا رجعت خواهد كرد امام حسين ، عليه‌السلام ، است . ايشان آنقدر در زمين زندگى خواهد نمود تا آنكه از فرط پيرى دو ابروى او بر چشمانش بيفتد.

دسته دوم : رواياتى كه مضمونش رجعت پيامبر اكرم ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، و حضرت على ، عليه‌السلام ، است .

«بكير بن اعين» مى گويد: كسى كه هيچ ترديدى در سخن او ندارم ، يعنى امام محمد باقر، عليه‌السلام ، به من فرمود:

ان رسول الله امير المومنين سيرجعان . (٦٩)

بزودى رسول گرامى و امير المومنين به دنيا باز مى گردند.

دسته سوم : رواياتى كه در مورد رجعت پيامبران گذشته وارد شده است «عبدالله بن مسكال» از امام صادق ، عليه‌السلام ، نقل مى كند كه آن حضرت در تفسير اين آيه قرآن :

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّـهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ) (٧٠)

و خدا از پيامبران پيمان گرفت كه شما را كتاب و حكمت داده ام ، به پيامبرى كه آيين شما را تصديق مى كند و به رسالت نزد شما مى آيد بگرويد و يارى اش كنيد...

چنين فرمود:

ما بعث الله نبيا من لدن آدم و هلم جرا الا و يرجع الى الدنيا فينصر رسول الله و امير المومنين ... (٧١)

خداوند هيچ پيامبرى را از آدم تا سايرين (خاتم الانبيا) مبعوث نكرده ، جز آنكه به دنيا بازگشته و رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، و اميرالمومنين ، عليه‌السلام ، را يارى خواهند كرد.

دسته چهارم : احاديثى كه بيان مى كند، يكى از چيزهايى كه قبل از قيامت از زمين بيرون مى آيد «دابة الارض» است و احاديثى داريم كه بيان مى كند اين دابة الارض ، اميرالمؤ منين است . «ابوالطفيل» گويد:

مطالبى را در مورد رجعت از سلمان و مقداد و ابى بن كعب شنيده بودم ، در كوفه به خدمت حضرت على ، عليه‌السلام ، نقل كردم حضرت همه را تصديق فرمود: آنگاه يقين من به رجعت ، در سطح يقينم به قيامت شد.

از مطالبى كه از محضر حضرت پرسيدم در مورد «دابة الارض» بود. فرمود: از اين پرسش در گذر.

عرض كردم مرا آگاه ساز، فرمود: دابة الارض جنبنده ايست كه غذا مى خورد، در بازار راه مى رود، ازدواج مى كند، پرسيدم : او كيست ؟ فرمود:

او كسى است كه استقرار و آرامش زمين به وسيله اوست ، گفتم : او چه كسى است ؟ فرمود: او صاحب زمين است . گفتم كيست ؟ فرمود: او صديق امت است . فاروق امت است ، ذوالقرنين امت است . گفتم : او چه كسى است ؟ فرمود: او كسى است كه علم الكتاب نزد اوست ، او كسى است كه آنچه از طرف خدا آمده تصديق نموده روزى كه جز من و محمد به آن كافر بودند كه به خدا سوگند منم ، گفتم : نامش را بفرماييد.

فرمود: گفتم .» (٧٢)

خروج «دابة الارض» در روايات اهل سنت به عنوان يكى از علائم قيامت از آن ياد شده است و ويژگيهايى براى آن بر شمرده اند كه بر حضرت على ، عليه‌السلام ، تطبيق مى كند ولى تصريحى به نام حضرت ننموده اند به عنوان نمونه :

١. براى دابة الارض سه خروج است .

٢. اولين نشانه ، طلوع خورشيد از مغرب است و خروج دابة الارض .

٣. خروج دابة الارض از مسجد الحرام است .

٤. انگشتر حضرت سليمان ، عليه‌السلام ، و عصاى حضرت موسى ، عليه‌السلام ، در دست اوست .

٥. دابة الارض مؤ من و كافر را نشان مى گذارد كه براى همه شناخته مى شود و نشانه هاى ديگر... (٧٣)

دسته پنجم : اين دسته مربوط به احاديثى است كه آيات مربوط به رجعت را تفسير و تبيين كرده است .

«ابن خالد كابلى» از امام سجاد، عليه‌السلام ، در تفسير آيه شريفه :( إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (٧٤) آن كسى كه قرآن را بر تو فرض نمود تو را به بازگشت گاه برمى گرداند فرمود:

يرجع اليكم نبيكم و اميرالمؤ منين و الائمه ، عليه‌السلام (٧٥) پيامبر و على و همه امامان ، عليه‌السلام ، به سوى شما باز مى گردند.

و نيز احاديثى كه در تفسير آيات : آيه ٨٣ سوره نمل ، (٧٦) آيه ١ سوره مدثر، (٧٧) آيه ١٤ سوره اعراف ، آيه ٣٦ سوره حجر و آيه ٧٩ سوره ص ، (٧٨) آيه ١٣ سوره ذاريات ، (٧٩) آيه ١٢ سوره نازعات ، (٨٠) آيه ٢٠ سوره مائده ، (٨١) آيه ٣٩ سوره يونس ، (٨٢) آيه ١٢٤ سوره طه ، (٨٣) آيه ٩٥ سوره انبياء (٨٤) آيه ٩٣ سوره نمل ، (٨٥) آيه ٥ و ٦ سوره قصص ، (٨٦) آيه ١١ سوره غافر، (٨٧) آيه ٤٤ سوره ق ، (٨٨) و آيات بسيار ديگرى كه در احاديث اهل بيت ، عليهم‌السلام ، به رجعت تفسير شده است .

# گفتار ششم : فلسفه و هدف رجعت

يكى از مباحث مربوط به رجعت ، چرايى و فلسفه آن است و اينكه هدف از بر انگيختن مؤ منان خالص و كافران بدطينت در اين دنيا چيست ؟ دو هدف براى اين رستاخيز كوچك مطرح است يكى تكامل و شقاوت بيشتر، ديگرى نصرت دين و حكومت عدل جهانى .

## اوج تكامل و شقاوت

همان گونه كه مى دانيم رجعت جنبه عمومى و همگانى نداشته و اختصاص‍ به مؤ منان خالص و كافران ستمگر دارد چنانكه امام صادق ، عليه‌السلام ، فرمود:

ان الرجعة ليست بعامة و هى خاصة ، لا يرجع الا من محض الايمان محضا او محض الشرك محضا. (٨٩)

رجعت (بازگشت به دنيا) امرى همگانى نيست ، بلكه امرى اختصاصى است و تنها كسانى رجعت مى كنند كه به ايمان خالص و يا شرك خالص ‍ رسيده باشند. از اين روى بازگشت مجدد اين دو گروه به دنيا به منظور تكميل يك حلقه تكاملى براى گروه اول و پست ترين درجه انحطاط براى گروه دوم است .

به ديگر سخن : چون مؤ منان واقعى در مسير تكامل معنوى با موانعى در زندگى روبرو بوده اند تكامل آنان ناتمام مانده است چرا كه در پرتو دولت كريمه و عدالت زندگى نكرده اند و در زندگى اجتماعى پيوسته با جباران و ستمگران روبرو بوده اند و لذا در بعد تكامل اجتماعى دچار نواقص و كمبودهايى شده اند.

پس حكمت الهى اقتضا مى كند كه با رجعت و بازگشت به دنيا آخرين مسير تكامل خويش را طى كنند.

مؤ منان واقعى كه پيوسته در زندگى فردى خويش از هيچ عمل صالحى كوتاهى نكرده اند، در روز رجعت با مشاهده مجازات ستمگران و نظاره تشكيل حكومت صالحان بر روى زمين و نصرت دين خدا به اوج تكامل نائل مى شوند، در مقابل منافقان و جباران تاريخ كه از هيچ جنايتى بر بشريت فروگذارى نمى كردند به دنيا بر مى گردند تا به بخشى از مجازاتهاى خويش برسند و در دادگاه بشريت به سزاى اعمال ننگين خود نائل شوند.

در نتيجه بازگشت اين دو گروه به جهان پس از مرگ درسى از عظمت الهى است كه مردم با مشاهده آن مى توانند به اوج تكامل معنوى نائل گردند. (٩٠)

## نصرت دين و حكومت عدل جهانى

از آيات و روايات متعدد چنين به دست مى آيد كه قبل از قيامت ، دين اسلام بر همه اديان و مكاتب بشرى غلبه پيدا مى كند و مردم خسته از پندارهاى بشرى به زلال معرفت الهى نائل مى شوند و از سوى ديگر حاكميت سياسى و اجتماعى كره زمين به دست مسلمانان به رهبرى حضرت حجت ، عليه‌السلام ، خواهد افتاد. بر اين اساس يكى از اهداف رجعت برخى انسانها به دنيا، نصرت و يارى دين اسلام و كمك براى تشكيل حكومت دينى فراگير بر سطح كره خاك خواهد بود.

برخى روايات مساءله فراگير شدن دين اسلام و غلبه آن بر ساير اديان همزمان با رجعت دانسته اند، چنانچه امام باقر، عليه‌السلام ، در تفسير آيه شريفه :

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.) (٩١)

او كسى است كه پيامبر خود را براى هدايت مردم فرستاد، با دينى درست و بر حق ، تا او را بر همه دينها پيروز گرداند، هر چند مشركان را خوش ‍ نيايد.

مى فرمايد:

يظهره الله عزوجل فى الرجعة . (٩٢)

خداوند دين حق را در رجعت بر ساير اديان غلبه و برترى مى دهد.

و در روايت ديگرى آمده است كه :

ان رسول الله اذا رجع آمن به الناس كلهم . (٩٣)

هنگامى كه رسول خدا رجعت مى كند همه مردم به او ايمان مى آورند.

در هنگام رجعت ، با بازگشت پيامبر اكرم ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، فرقه هاى مختلف اسلامى به وحدت واقعى مى رسند و اسلام در چهره واقعى اش ‍ يعنى شيعه متجلى خواهد شد و علاوه بر اين وحدت درونى اسلام ، با نزول حضرت عيسى ، عليه‌السلام ، به زمين و اقتدا به نماز امام عصر، عليه‌السلام ، مسيحيت تحريف شده كنار رفته و پيروان آن پيامبر خدا از اسلام واقعى تبعيت خواهند كرد. بدين شكل دين اسلام بر همه اديان ديگر غلبه و تفوق پيدا خواهد كرد.

مرحوم آيت الله شاه آبادى در فلسفه و هدف رجعت ، بيانى عرفانى دارند و به طور خلاصه فلسفه آن را سه چيز مى دانند:

١. استعداد امت ؛

٢. استدعاى آنها؛

٣. استحضار ايشان . (٩٤)

# گفتار هفتم : شبهات رجعت

با وجود توصيفها و تبيين هايى كه انديشمندان شيعه نسبت به ماهيت رجعت و دلايل آن داشته اند، اشكالاتى از سوى برادران اهل سنت پيرامون حقانيت رجعت عنوان شده است . برخى از اين شبهات از منظر عقل و برخى ديگر از ناحيه نقل طرح شده كه لازم است به صورت مستدل و منطقى به آنها پاسخ داده شود.

## رجعت و تناسخ

برخى چنين پنداشته اند كه رجعت مستلزم قول به تناسخ است و بديهى است كه تناسخ از نقطه نظر عقلى و شرعى باطل است در نتيجه عقيده به رجعت در تعارض با عقل و دين قرار مى گيرد. احمد امين مصرى معتقد است كه قول به تناسخ توسط شيعه رايج شده است ، او مى نويسد:

تحت التشيع ظهر القول بتناسخ الارواح . (٩٥)

زير لواى شيعه عقيده به تناسخ پديدار شد.

پيش از هرگونه پاسخى به اين شبهه نخست مى بايست معنا، انواع و دلايل تناسخ تبيين شود تا به طور دقيق تفاوت ميان رجعت و تناسخ مورد بازشناسى قرار گيرد.

## معناى تناسخ

صدر المتالهين معناى تناسخ و تفاوت آن را با ساير مفاهيم مشابه ، به بهترين شيوه بيان كرده است او مى گويد:

هنگامى كه نفس از بدن جدا شود، اگر به بدن انسان ديگرى تعلق گيرد به آن «نسخ» گويند و اگر به بدن حيوانى تعلق گيرد به آن «مسخ» گفته مى شود و چنانچه به جسم نباتى تعلق گيرد به آن «فسخ» و در صورتى كه به جسم جمادى تعلق گيرد از آن به «رسخ » ياد مى شود. تناسخ از نسخ به معناى نقل است ، تناسخ در نشاءه دنيا به همان معنايى كه گذشت ، محال است . (٩٦)

## اقسام تناسخ

تناسخ داراى سه قسم است :

الف) تناسخ مطلق ؛

ب) تناسخ نزولى ؛

ج) تناسخ صعودى .

مقصود از تناسخ مطلق اين است كه هنگامى كه انسانى از دنيا برود، روح و نفس او از بدنش جدا نشده و به بدن موجود ديگرى منتقل گردد، خواه بدن انسان باشد يا بدن حيوان يا نبات ، و اين انتقال روح از بدنى به بدن ديگر به صورت پيوسته و مستمر ادامه دارد.

از تناسخ نزولى به تناسخ محدود هم تعبير مى شود، توضيح آنكه ارواحى كه از ابدان جدا شده اند دو قسم اند: گروهى كه در زمينه علم و عمل كامل شده و به كمال امكانى خود نائل شده اند. گروه دوم ارواحى كه در دو زمينه فوق به تكامل مطلوب نرسيده اند. بر اين اساس به ابدان ديگر منتقل مى شوند تا به كمال مطلوب خويش دسترسى پيدا كنند.

توضيح تناسخ صعودى نيازمند به مقدمه اى است و آن اينكه حيات بر چيزى افاضه مى شود كه استعداد آن را داشته باشد و هر چه استعدادش ‍ براى دريافت حيات بيشتر باشد در مرحله بالاترى از حيات قرار مى گيرد، بر اين اساس گياه استعداد بيشترى براى پذيرش حيات از حيوان دارد و همينطور حيوان نسبت به انسان ، با اين توضيح مقصود از تناسخ صعودى روشن مى گردد كه حيات در آغاز به نبات و سپس به حيوان و آنگاه به انسان منتقل مى شود تناسخ مطلق در تعارض با اعتقاد به معاد است چرا كه روح پيوسته از بدنى ديگر انتقال مى يابد، در نتيجه مجالى براى بعثت و برانگيختگى او نيست مضافا اينكه معلوم نيست روح و نفس به واسطه كداميك از رفتار بدنها مجازات يا پاداش داده مى شود؟ و بر اساس تناسخ نزولى هر چند براى گروه اول تصوير معاد امكان پذير است اما امكان معاد براى گروه دوم توجيه ناپذير است ، و بالاخره تناسخ صعودى كه خود فرض ‍ باطلى است .

## دلايل بطلان تناسخ

دلايل و شواهد گوناگونى براى سستى نظريه تناسخ اقامه شده است كه بطور فشرده به دو دليل اشاره مى شود:

الف) دليل عقلى : اگر نظريه تناسخ صحيح بود مى بايست روحى كه به بدن دوم تعلق گرفته است ، حالات و زندگانى كه در بدن اول داشته را به ياد مى داشت چرا كه تذكر و نسيان از حالات و كمالات روح است ، هيچيك از ما با مراجعه به درون خود، چيزى از حالات و صفات بدن ديگر را به ياد ندارد و اين خود ساده ترين و واضحترين دليل بطلان تناسخ است .

ب) دليل نقلى : از آن منظر كه عقيده به تناسخ با باور به معاد و زندگى پس از مرگ در تضاد بوده ، روايات متعددى از اهل بيت ، عليه‌السلام ، در بطلان تناسخ وارد شده است ، امام رضا، عليه‌السلام ، در اين زمينه مى فرمايد:

من قال بالتناسخ فهو كافر بالله العظيم يكذب بالجنة و النار (٩٧)

هر آنكس كه به تناسخ باور داشته باشد او به خداوند بزرگ كفر ورزيده و بهشت و جهنم را تكذيب كرده است .

مرحوم مجلسى در زمينه بطلان تناسخ ادعاى اجماع كرده و مى گويد:

ضرورت دين و اجماع مسلمانان بر نادرستى تناسخ دلالت دارد. (٩٨)

## تفاوت رجعت و تناسخ

از توضيحات گذشته تفاوت ميان رجعت و تناسخ آشكار مى شود، در رجعت ارواح گروهى از مؤ منان و يا كافران كه بر اثر مرگ از بدنهايشان جدا شده بود، پيش از قيامت مجددا به همان بدنها بر مى گردد تا آنان كه در ايمان سر آمد روزگار شده اند به تكامل بيشتر و مجرمان بدطينت نيز به خفت و خوارى دنيوى دچار شوند.

اما در نظر معتقدان به تناسخ ، ارواح پس از مرگ ابدان ، به ابدان ديگرى انتقال مى يابند تا به تكاملى در خور خود نائل آيد، و هيچ ضرورتى ايجاب نمى كند كه ارواح به همان ابدان گذشته برگردند، به ديگر سخن آنچه در رجعت ادعا شده جز اين نيست كه بار ديگر روحى كه از بدن جدا شده پيش از قيامت ، ديگر بار به همان بدن برگردد و در اين مدت روح به بدن ديگرى انتقال نمى يابد.

ولى در تناسخ به محض اينكه روح از يك بدن جدا شود به بدن ديگرى انتقال مى يابد و اين سير تبدل ابدان پيوسته ادامه دارد و هيچ دليلى اقتضا نمى كند كه اين روح به همان بدن اول رجوع كند.

بر اين اساس سستى نظر احمد امين آشكار مى شود، چرا كه اساسا شيعه با دلائل نقلى و عقلى تناسخ را باطل مى داند، پس چگونه مى توان پيدايش ‍ نظريه تناسخ را به آنان نسبت داد؟ از سوى ديگر صدر المتاءلهين قول به تناسخ را به فلاسفه يونان باستان نظير افلاطون و ارسطو و فيثاغورس و انباذقلس و هرمس نسبت مى دهد. (٩٩)

به هر حال مكتب تشيع تناسخ را مردود دانسته و دلائل نقلى و عقلى فراوانى بر آن اقامه كرده ولى اعتقاد به رجعت را بر اساس روايات متواتر و منطق عقلى صحيح پذيرفته است .

## آيا رجعت با آيات قرآن تنافى دارد؟

آلوسى از مفسران اهل سنت معتقد است كه عقيده به رجعت با برخى آيات صريح قرآن منافات دارد در توضيح ديدگاه مفسر ياد شده بايد گفت كه : بعضى از آيات قرآن كريم بطور واضح و صريح رجوع و رجعت به دنيا را نفى مى كند، مانند آيه زير:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿[٩٩](http://tanzil.ir/#23:99)﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ ۚ كَلَّا ۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا ۖ وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ. )(١٠٠)

آن هنگامى كه مرگ گريبانگير يكى از آنان (مشركين) شود، مى گويد خداوندا بار ديگر مرا به دنيا باز گردان تا اعمال شايسته اى را كه ترك كرده ام ، انجام دهم (از طرف خدا خطاب مى رسد كه) هرگز، اين سخنى است كه فقط بر زبان جارى مى كنند و در وراء آنان برزخى است تا آن روز كه مبعوث شوند. لذا با توجه به اين آيه و آيات مشابه ديگر كه رجعت به دنيا را پيش از قيامت نفى مى كنند (١٠١) عقيده به رجعت مخالف قرآن است هيچ گونه اعتبار و ارزشى ندارد.

آلوسى در اين زمينه مى نويسد:

چگونه مى توان رجعت را از آن (آيه ٨٠ از سوره نمل) استفاده كرد در حالى كه آيات كريمه از آن منع مى كند از آن موارد است قول خداوند متعال كه مى فرمايد( قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...)

آخر آيه ظهور در عدم رجعت بصورت مطلق دارد و اينكه زنده كردن بعد از مردن و برگرداندن به دنيا از امورى است كه مورد قدرت خداوند است بحثى در آن نيست جز آنكه بحث در وقوع آن است . (١٠٢)

پاسخ : اين اشكال از عدم درك صحيح عقيده شيعه به رجعت ناشى شده است ، رجعتى كه شيعه بدان عقيده دارد اين است كه گروهى از خواص ‍ انسانهاى ظالم و كافر در هنگام ظهور امام عصر، عجل الله تعالى فرجه الشريف براى انجام وعده الهى مبتنى بر انتقام از گردنكشان تاريخ به دنيا باز مى گردند، چنين رجوعى به دنيا مورد نفى آيه شريفه قرار نگرفته است ، آيه شريفه رجوع برخى مشركان به جهت اصلاح اعمال ننگين گذشته خود را مورد انكار شديد قرار داده است ، بنابراين رجعتى كه در آيه مورد نفى و انكار واقع شده نوع خاصى از رجعت است كه هيچ ارتباطى به رجعت مورد ادعاى شيعه ندارد. از سوى ديگر آيه هيچگونه عموميتى نسبت به نفى رجعت ندارد تا از طريق عمومش رجعت اصطلاحى شيعه را شامل شود در نتيجه رجعتى كه در آيه شريفه مردود شمرده شده ارتباطى به رجعت اصطلاحى شيعه ندارد.

## رجعت ، رجوع اشخاص است نه دولت ائمه

برخى از كسانى كه اصل عقيده به رجعت را پذيرفته اند، معتقدند كه رجعت به معناى رجوع دولت ائمه اطهار، عليه‌السلام ، است . آنها مى گويند چون گستره دولتى كه به دست پر بركت ولى عصر، عجل الله تعالى فرجه الشريف ، پايه ريزى و تاءسيس مى شود همه جهان را فرا خواهد گرفت و عدالت به معناى واقعى پياده خواهد شد، از آنجا كه اين دولت آرزوى ديرينه امامان معصوم ، عليه‌السلام ، بوده و حضرت حجت ، عجل الله تعالى فرجه الشريف ، آخرين امام بر حق است ، اين دولت منسوب به همه ائمه اهل بيت ، عليه‌السلام ، خواهد بود، بر اين اساس آنچه كه رجوع مى كند دولت و سيطره سياسى اهل بيت ، عليه‌السلام ، است نه اينكه واقعا خود ائمه با همان تركيب جسمى به دنيا برگرداند.

پاسخ : همانگونه كه در شمارش دلايل بر رجعت بيان نموديم ، عمده ترين دليل بر رجعت رواياتى است كه به صورت متواتر معنوى به دست ما رسيده است ، مفاد قطعى آنها اين است كه هنگام ظهور امام زمان ، عجل الله تعالى فرجه الشريف ، اشخاصى با همان صورتهاى جسمى و مادى به دنيا بر مى گردند و حتى در برخى روايات ، افرادى با اسم و مشخصات معين شده است ، و در هيچ روايتى از روايات رجعت سخنى از رجوع دولت و سيطره ائمه اطهار، عليه‌السلام ، بر جهان بدون رجوع خود آنان ، به ميان نيامده است و تنها انگيزه اى كه گويندگان اين سخن دارند اين است كه رجعت منافات با تكليف دارد و گويا ديگر جهان سر آمده است و اگر واقعا ائمه اطهار به دنيا برگردند دنيا به پايان رسيده است و ديگر مكلف بودن بندگان سودى ندارد.

سيد مرتضى ، قدس سره ، پاسخ به اين شبهه مى گويد:

اما آنانكه از اصحاب ما رجعت را تاءويل كرده اند به اينكه معناى رجعت ائمه اطهار، عليه‌السلام ، رجوع دولت و امر و نهى آنهاست بدون آنكه خود اشخاص ائمه رجوع كند و يا احياى امواتى صورت گيرد، دليل چنين تاءويلى آن است كه آنها پنداشته اند كه رجعت با تكليف منافات دارد و چون نتوانسته اند تصوير صحيحى از رجعت پيدا كنند، اخبار آن را تاءويل كرده اند در حاليكه اين تاءويل صحيح نيست زيرا تنها دليل مورد اعتماد ما در اثبات رجعت اجماع اماميه است مبنى بر اينكه خداوند هنگام قيام حضرت عجل الله تعالى فرجه الشريف ، مردگان را زنده مى كند، پس چگونه چيزى كه قطعى و معلوم است در آن احتمال ، تاءويل رخ مى دهد. (١٠٣)

## رجعت و لغويت رستاخيز

برخى بر اين باورند كه اصل رجعت از جهت عقلى امكان دارد و مستلزم هيچ محالى نيست اما وقوع آن منجر به بى فائده بودن يكى از اصول دين يعنى اصل معاد خواهد شد و چون اصل دين قطعى و مسلم است مى بايست رجعت را مورد ترديد قرار داد، به بيان ديگر بر اساس عقيده رجعت ، گردنكشان تاريخ در همين دنيا مجازات خواهند شد، در اين صورت نيازى به قيامت و معاد نخواهد بود چرا كه بر اساس دلايل عقلى و نقلى معاد براى مجازات ظالمين و ستمگران ضرورت مى يافت .

پاسخ : چند پاسخ براى اين شبهه مى توان ارائه كرد، اول آنكه اگر با مجازات اندكى در دنيا ضرورت معاد مورد ترديد واقع مى شد، پس مى بايست در مورد حدود شرعى نيز چنين باشد. يعنى مى بايست براى افرادى كه در همين دنيا بر آنان حد شرعى جارى مى شود نيز معاد لغو و بى حاصل شود در صورتى كه چنين نيست .

دوم آنكه ، لازمه رجعت مجازات افراد اندكى نسبت به تمامى مجرمان طول تاريخ است ، زيرا همانگونه كه گفته شد رجعت امر عمومى نيست ، در نتيجه هنگامى رجعت موجب بطلان رستاخيز مى شود كه همه مجرمان در دنيا مجازات شوند.

سوم اينكه ، عذاب در دنيا متناسب با جرم و جنايات ستمگران نيست ، و در جهان آخرت كه اعمال انسان تجسم مى يابد هر كس همان اندازه واقعى جرمش معذب خواهد شد و عذابى كه در رجعت براى مجرمان مهيا شده بسيار اندك بوده و جهت عمده آن تشفى خاطر مؤ منان است ، شاهد اين جواب روايتى است كه عذاب دنيا و آخرت را با يكديگر مقايسه كرده و شدت عذاب آخرت را مورد تاكيد قرار داده است .

## رجعت و توطئه يهود

برخى از نويسندگان اهل سنت چنين پنداشته اند كه انديشه رجعت از تراوشات فكرى «عبدالله بن سبا»ى يهودى بوده كه با حيله گرى خاصى اين تفكر را در ميان شيعيان رواج داده است ، و گرنه دليل معتبرى بر صحت چنين انديشه اى وجود ندارد بر اين اساس شيعه متاءثر از يهود شده است .

آلوسى از مفسران اهل سنت مى نويسد:

اولين كسى كه معتقد به رجعت شد عبدالله بن سبا بود اما در ابتدا آن را به پيامبر اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، نسبت داد و سپس جابر جعفى در آغاز سده دوم از او متاءثر شده و معتقد به رجعت حضرت امير عليه‌السلام ، شد اما زمانى براى آن مشخص ننمود در قرن سوم بود كه مذهب اماميه رجعت همه ائمه و دشمنانشان (به دنيا) را تثبيت نمود و زمان آن را هنگام ظهور مهدى ، معين كرده و بر آن به روايات اهل بيت استدلال نمودند... (١٠٤)

احمد امين مصرى پس از آنكه مبداء پيدايش تفكر شيعى را به عبدالله بن سبا نسبت داده ، تعاليم و آموزشهاى او را چنين بيان مى كند: مشهورترين آموزشهاى ابن سبا وصايت (ولايت حضرت على ، عليه‌السلام ) و رجعت بود... اما رجعت اينگونه آغاز مى شود كه حضرت محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله به دنيا رجوع مى كند.

و از جمله سخنان ابن سبا اين بود كه :

تعجب است كه كسى تصديق به رجعت حضرت عيسى ، عليه‌السلام ، داشته باشد ولى رجعت محمد را تكذيب كند.

آنگاه اين تفكر متحول شده (علت اين تحول مشخص نيست) به اينكه (حضرت) على ، عليه‌السلام ، نيز رجوع خواهد كرد. ابن حزم مى گويد: ابن سبا هنگامى كه على به شهادت رسيد گفت :

اگر هزار بار مغز او را برايم بياوريد كشته شدن او را باور نخواهم كرد و على نخواهد مرد تا آنكه زمين را آنگاه كه پر از جور و ستم شده باشد، پر از عدل و داد كند.

انديشه رجعت را ابن سبا از يهود گرفته است و نزد آنان چنين بوده كه الياس ‍ به سوى آسمان رفته و بزودى بر مى گردد و دين و قانون را اقامه مى كند و اين تفكر در زمانهاى پيشين در مسيحيت وجود داشته است ... (١٠٥)

پاسخ : پاسخهاى متعدد و مفصلى به چنين شبهه اى داده شده است كه بهترين آنها پاسخى است كه علامه محقق مرتضى عسكرى در كتاب عبدالله بن سبا و اساطير اخرى به صورت تفصيلى و جامع بيان نموده است و ما بطور فشرده آن را نقل مى كنيم .

## زندگى ابن سباء

خلاصه آنچه مورخان در طول قرنهاى مختلف درباره عبدالله بن سبا آورده اند چنين است : او مردى يهودى از اهل صنعاى يمن بوده كه در زمان عثمان خليفه سوم به حسب ظاهر اسلام آورد ولى قصد او مكر و تفرقه ميان مسلمانان بود، وى براى تبليغ به شهرهاى مختلف سفر مى كرد و از جمله به كوفه و شام و بصره رفته و در ميان مسلمانان اعتقاداتى را از پيش ‍ خود رواج مى داد كه تا آن روز سابقه نداشت و مى گفت همانطور كه حضرت عيسى بن مريم را رجعتى است براى حضرت محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، نيز چنين خواهد شد، عبدالله بن سبا براى ترويج افكار خويش ‍ مبلغانى را به شهرهاى اسلامى مى فرستاد و دستور داده بود كه به بهانه امر به معروف و نهى از منكر فرمانداران وقت را بكوبند تا بدين شكل بسيارى از مسلمانان به آنان پيوستند كه در اين ميان برخى از صحابه همچون ابوذر، عمار، مالك اشتر... نيز به آنان روى آوردند، آنان باعث شدند كه مسلمانان به خانه عثمان ريخته و او را بكشند و همان پيروان ابن سبا بودند كه جنگ جمل را راه اندازى كردند... (١٠٦)

## راويان اين داستان

راويان اين داستان از آغاز تاكنون بيست و دو نفر بوده اند و همگى آنان اين داستان را از «سيف بن عمرو» نقل كرده اند چهار نفر از مورخان به نامهاى طبرى ، ابن ابى بكر و ذهبى ، بدون واسطه از سيف نقل كرده اما بقيه مورخين اين داستان را از چهار نفر فوق روايت كرده اند.

سيف بن عمرو كيست ؟

سيف بن عمرو (م بعد از ١٧٠ ق .) كه راوى اصلى ماجراى عبدالله بن سبا است در ميان كتابهاى رجالى معتبر اهل سنت توثيقى نداشته و او را به دروغگويى و حتى كفر متهم كرده اند، از اين رو گزارش تاريخى او فاقد هرگونه اعتبار و ارزشى است ، دانشمندان علم رجال در مورد او چنين گفته اند:

الف) يحى بن معين (م ٢٣٣ ق .) مى گويد: حديث او ضعيف و سست است .

ب) سنايى (م ٣٠٣ ق .) گفته است كه : او ضعيف است ، حديثش را ترك كرده اند، نه مورد اعتماد است و نه امين .

ج) ابو داود (م ٢٧٥ ق .) مى نويسد: او بى ارزش بوده و بسيار دروغگو است .

د) ابن حبان (م ٣٥٤ ق .): حديثهايى را كه خود جعل مى كرده آنها را از زبان شخص موثقى نقل كرده است و نيز مى گويد:

سيف متهم به زندقه (كفر) است و گفته اند او حديث جعل مى كرده است .

البته علماى ديگر اهل سنت همچون حاكم نيشابورى و فيروزآبادى و ابن حجر و سيوطى و دار قطنى و صفى الدين نيز او را تضعيف و حديث وى را متروك مى دانند. (١٠٧)

از اين بررسى بخوبى آشكار مى شود كه مستند سخنان افرادى همچون آلوسى و احمد امين رواياتى است كه از سيف بن عمرو نقل شده و بر طبق اظهار نظر بزرگان علم رجال و حديث اهل سنت ، سيف بن عمرو صلاحيت لازم را براى نقل حديث نداشته و روايات او فاقد هر گونه ارزش تاريخى است .

## نسبت واقعى عبدالله بن سباء

استاد علامه عسكرى مى گويد:

ما كه دهها سال است در مدارك و مصادر اسلامى تحقيق و پژوهش مى كنيم تا به حال درباره نسب عبدالله بن سبا كوچكترين مطلبى نيافته ايم . (١٠٨)

اما از برخى تحقيقات چنين به دست مى آيد كه عبدالله بن سباء همان عبدالله بن وهب است ؛ چنانكه بلاذرى (م ٢٧٩ق .) در انساب الاشراف تصريح مى كند كه او عبدالله بن وهب است و نيز سعد بن عبدالله اشعرى (م ٣٠٠ ق .) در المقالات و الفرق چنين گفته است . (١٠٩) حال كه مشخص ‍ شد ابن سبا همان «عبدالله بن وهب» است ، مناسب است فشرده اى از شرح حال او بيان شود تا معلوم شود كه او هيچگاه اعتقاد به رجعت و وصايت را در ميان شيعيان ترويج نكرده است . عبدالله بن وهب فردى بود كه در اثر كثرت سجود كف دستها و زانوهاى او پينه بسته بود. او در جنگهاى على بن ابى طالب عليه‌السلام ، در ركاب او بود و هنگامى كه در جريان جنگ صفين مساءله حكميت پيش آمد و عده اى با حضرت به مخالفت برخاستند عبدالله نيز به آنان پيوست و آنچنان او بغض و عداوت حضرت على ، عليه‌السلام ، را به دل گرفت كه او را منكر خدا معرفى نمود، گروهى از خوارج در منزل او اجتماع مى كردند و عبدالله بن وهب آنان را به زهد و پارسائى دعوت مى كرد و پس از انسجام يافتن ، ياران او به روستاها و كوههاى اطراف رفتند و برخى او را به عنوان خليفه پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، به زعامت خود انتخاب كردند و بتدريج از كوفه خارج شدند، امام على ، عليه‌السلام ، كه اوضاع را چنان ديد با لشكريانش به تعقيب آنان پرداخت و همه آنان به جز ده نفر را به هلاكت رساند... (١١٠)

## نتيجه گيرى :

از مطالب پيشين به دست مى آيد كه قضاياى تاريخى كه بر اساس آن شيعه را متاءثر از عبدالله بن سباى يهودى معرفى مى كنند ريشه اش به سيف بن عمرو بر مى گردد و او هم كه از نظر بزرگان رجالى اهل سنت مورد اعتماد نيست . اما خود عبدالله بن سبا هم كه وجود خارجى نداشت و آنچه واقعيت تاريخى داشت شخصى به نام عبدالله بن وهب بود كه او در زمره دشمنان على بن ابى طالب بود نه از علاقمندان او كه بخواهد تفكر وصايت يا رجعت را در ميان شيعيان رواج دهد.

# گفتار هشتم : ويژگيهاى رجعت

پس از آنكه معنا و تاريخچه رجعت و نيز دلايل و پاسخ شبهات آن روشن گرديد، مناسب است تا برخى ويژگيها و خصوصيات اين واقعه عظيم تا آنجا كه به روايت اسلامى مستند است مورد بررسى قرار گيرد.

## ١ - اختصاصى بودن رجعت

نبايد چنين تصور كرد كه تمامى مؤ منان و معاندان تاريخ در هنگام رجعت ، بار ديگر به دنيا بر مى گردند. از آيات و روايات چنين برداشت مى شود كه رجعت اختصاصى است و در اين حادثه الهى تنها مؤ منان ناب و معاندان سيه روز به دنيا بر مى گردند.

در قرآن كريم مى فرمايد:

(وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا) (١١١)

روزى كه از هر امتى گروهى را محشور مى نماييم ...

امام صادق ، عليه‌السلام ، در اين زمينه مى فرمايد: و ان الرجعة ليست بعامة و هى خاصة لا يرجع الا من محض الايمان محضا او محض الشرك محضا. (١١٢)

واقعه رجعت عمومى نيست بلكه اختصاصى است ، تنها افرادى كه مؤ من خالص و يا مشرك خالص باشند، رجعت مى كنند.

## ٢ - مشخص نبودن زمان رجعت

زمان وقوع رجعت همانند ظهور امام عصر، عجل الله تعالى فرجه شريف ، دقيقا معلوم نيست و با پيشگويى و برخى ترفندهاى ديگر وقت آن مشخص ‍ نمى گردد. در حديثى چنين آمده است :

فلما اخبرهم رسول الله ما يكون من الرجعة قالوا متى يكون هذا؟ قال الله «قل (يا محمد) ان ادرى اقريب ما توعدون ام يجعل له ربى امدا» (١١٣) (١١٤)

آن هنگام كه رسول خدا مردم را نسبت به وقايع رجعت آگاه كرد مردم از آن حضرت پرسيدند: رجعت در چه زمانى اتفاق مى افتد؟ خداوند به پيامبرش ‍ وحى فرمود:

بگو من نمى دانم (تنها خدا از آن آگاهى دارد) كه آنچه وعده داده شده نزديك است و يا آنكه خداوند براى آن مدت (طولانى) قرار داده است .

## ٣ - اختيارى بودن رجعت

همانگونه كه بيان شد دو دسته به دنيا برمى گردند مؤ منان واقعى و مشركان ملحد، رجعت به دنيا براى هر يك از دو گروه يكسان نيست ، رجعت براى مشركان و كافران سيه روز اجبارى است . آرى ، آنان بايد به دنيا برگردند تا سزاى اعمال ننگين خويش را در همين دنيا بچشند، ولى مؤ منان و پارسايان خالص براى رجعت به دنيا آزادند، در صورتى كه مايل باشند مى توانند هنگام ظهور حضرت براى يارى او بشتابند.

مفضل بن عمر يكى از ياران امام صادق ، عليه‌السلام ، از آن حضرت چنين نقل مى كند:

ذكرنا القائم ، عليه‌السلام ، و من مات من اصحابنا ينتظره فقال لنا ابو عبدالله ، عليه‌السلام : اذا قام اتى المومن فى قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان تشاء ان تلحق به فالحق و ان تشاء ان تقيم فى كرامة ربك فاقم . (١١٥)

در مورد قائم ، عليه‌السلام ، و اينكه برخى از اصحاب ما كه منتظر ظهور ايشان بودند از دنيا رفتند گفتگو مى كرديم ، امام صادق ، عليه‌السلام ، فرمودند: هنگامى كه ايشان قيام نمايند، (فرشتگان الهى) در روى قبر كسى كه اهل ايمان بوده داخل شده و به او مى گويند سرور و مولاى تو ظهور كرده است اگر مى خواهى كه به او به پيوندى ، اختيار داراى و چنانچه بخواهى در كرامت پروردگارت بمانى ، آزاد هستى .

## رجعت كنندگان

در برخى روايات بطور كلى معيار و ملاك رجعت كنندگان ، ايمان خالص ‍«و شرك محض» بر شمرده شده از افراد و مصاديق آنها سخنى به ميان نيامده است . اما در پاره اى از روايات بطور مشخص و تفصيلى معيار و ملاك آنانكه به دنيا بر مى گردند بيان شده اند.

## رجعت همه پيامبران

امام صادق ، عليه‌السلام ، مى فرمايد:

فلم يبعث الله نبيا و لا رسولا الا رد جميعهم الى الدنيا حتى يقاتلوا بين يدى على ابن ابى طالب اميرالمومنين . (١١٦)

خداوند هيچ پيامبرى را مبعوث نكرد جز آنكه همه آنان را به دنيا بر مى گرداند تا در ركاب امير مؤ منان على ابن ابى طالب ، عليه‌السلام ، جنگ كنند. در بعضى از روايات بطور ويژه ، از برخى پيامبران به عنوان رجعت كنندگان نام برده شده است ؛ از جمله حضرت عيسى ، عليه‌السلام ، و حضرت اسماعيل ، عليه‌السلام ، و حضرت خضر، عليه‌السلام ، و بالاخره پيامبر گرامى اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله . روايت شده كه هر گاه پيامبر اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، به دنيا رجعت نمايد همه مردم به او ايمان خواهند آورد. (١١٧)

## رجعت ائمه اطهار، عليهم‌السلام

رواياتى كه ملاك رجعت كنندگان را ايمان محض عنوان كرده اند بطور قطع شامل ائمه اطهار، عليهم‌السلام ، مى شوند، ولى غير از اين روايات ، در برخى ادعيه نيز بطور صريح رجعت آنان بيان شده است :

در زيارت جامعه مى خوانيم :

(معترف بكم ، مؤ من بايابكم مصدق برجعتكم منتظر لامركم و مرتقب لدولتكم ).

من به شما اعتراف مى كنم و ايمان به بازگشت شما دارم و رجعت شما را تصديق مى نمايم و منتظر امر شما و چشم به راه دولت شمايم .

امام صادق ، عليه‌السلام ، در مورد رجعت امام حسين ، عليه‌السلام ، مى فرمايد:

ان اول من يكر فى الرجعة الحسين بن على ، عليه‌السلام ، و يمكث فى الارض اربعين سنة حتى يقسط حاجباه على عينيه (١١٨)

اولين كسى كه در رجعت بر مى گردد حسين بن على ، عليه‌السلام ، است او در زمين چهل سال مى ماند تا آنكه ابروهايش بر چشمانش بيفتد.

روايات متعددى در مورد رجعت حضرت على ، عليه‌السلام ، وجود دارد، برخى روايات از آن حضرت به «دابة الارض» تعبير شده و در برخى روايات وقايع شگفت انگيزى را به ايشان نسبت داده اند.

اميرالمومنين ، عليه‌السلام ، مى فرمايند:

براى من رجعتى پس از رجعتى و بازگشتى پس از بازگشتى است ، براى من رجعتهاست ، براى من بازگشتهاست ... من دابة الارض هستم من صاحب عصا و ميسم هستم . (١١٩)

## اصحاب پيامبران

در برخى روايات از اصحاب پيامبر اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، و برخى پيروان پيامبران ديگر، به عنوان رجعت كنندگان ياد شده است .

بر اساس اين روايات سلمان ، مقداد، جابر، مالك اشتر، ابودجانه ، عمران بن اعين ،... و مومن آل فرعون و يوشع بن نون از پيروان حضرت موسى ، عليه‌السلام ، و اصحاب كهف از رجعت كنندگان مى باشند. (١٢٠)

## دولت كريمه

ساليان دراز مومنان و پارسايان در دعاهاى خويش زندگى در سايه دولت كريمه اهل بيت ، عليهم‌السلام ، را از خداى خويش طلب مى كردند، اين آرزو در رجعت محقق خواهد شد. و دولت الهى گسترده خواهد شد و به دست با كفايت امامان معصوم ، عليهم‌السلام ، بخصوص امام على ، عليه‌السلام ، و امام حسين ، عليه‌السلام ، عدالت در سرتاسر گيتى طنين انداز خواهد شد.

روايات متعددى در مساءله حكومت ائمه اطهار، عليهم‌السلام ، وارد شده كه همگى حكايت از طولانى بودن سيطره سياسى اهل بيت ، عليهم‌السلام ، در كره زمين دارند، ولى در اين زمينه كه هر يك از آنان چند سال حكومت خواهد كرد روايات مختلفى وجود دارد، برخى روايات مدت حكومت پيامبر اسلام ، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، را پنجاه هزار سال ، (١٢١) مدت حكومت اميرالمومنين على ، عليه‌السلام ، را چهل هزار سال (١٢٢) و بالاخره زمان خلافت امام حسين ، عليه‌السلام ، را چهل هزار سال تعيين كرده اند. (١٢٣)

## دعا براى رجعت

چگونه مى شود كه هر يك از ما جزو رجعت كنندگان باشيم ؟ آيا راهى براى آن وجود دارد. به عبارت ديگر آيا رجعت كنندگان از پيش تعيين شده اند و ديگران نمى توانند رجعتى داشته باشند و يا علاوه بر كسانى كه رجعت خواهند كرد مومنان ديگر مى توانند جزو رجعت كنندگان باشند؟ از برخى ادعيه استفاده مى شود كه انسانهاى مومن و متقى كه دعاى عهد را چهل صبح بخوانند اگر پيش ظهور امام عصر، عجل الله تعالى فرجه الشريف ، از دنيا بروند جزو رجعت كنندگان خواهند بود. در قسمتى از اين دعا چنين مى خوانيم : اللهم ان حال بينى و بينه الموت الذى جعلة على عبادك حتما فاخرجنى من قبرى مؤ تزرا كفنى شاهرا سيفى مجردا قناتى ملبيا دعوة الداعى فى الحاضر و البادى . (١٢٤)

خداوندا اگر مرگى كه بر همه بندگانت مسلم نموده اى ميان من و ظهور مولايم جدايى بيندازد با قدرت بى نهايتت مرا از قبر بيرون بياور در حالى كه كفنم را به خودم پيچيده شمشيرم را از غلاف در آورده نيزه ام را به دست گرفته ام تا دعوت كننده اى را كه در شهر و صحرا بانگ بر مى آورد لبيك بگويم .

# پى نوشت ها

۱- در علم صرف بيان شده كه مصدر داراى انواعى است . يك نوع آن «مره» است كه براى بيان وقوع يكبار فعل به كار مى رود.

۲- ابن منظور، لسان العرب ، ج ۸،ص ۱۱۴.

۳- الشر تونى ، سعيد الخورى ، اقرب الموارد، ج ۱، ص ۳۹۲ - ۳۹۱.

۴- دهخدا، على اكبر، لغتنامه دهخدا، حرف راء ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

۵- مصباح يزدى ، محمد تقى ، جامعه و تاريخ ص ۱۴.

۶- الحر العاملى ، محمدبن الحسن ، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ، ص ۱۴۱-۱۴۰

۷- الشيخ المفيد، محمد بن محمد نعمان ، اوائل المقالات ، ص ۸۹.

۸- المجلسى ، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۳؛ الشيخ صدوق ، محمد بن على بن الحسين ، معانى الاخبار، ص ۳۶۶.

۹- الطباطبايى ، السيد محمد حسين ، تفسير الميزان ، ج ۱۲، ص ۱۹و۱۸.

۱۰- المجلسى ، محمد باقر، تفسير الميزان ، ج ۵۳، ص ۹۲و ۱۲۱.

۱۱- المجلسى ، محمد باقر، تفسير الميزان ، ج ۵۳، ص ۹۲و ۱۲۱.

۱۲- شبر، عبدالله ، حق اليقين ، ج ۲،ص ۳۵.

۱۳- سوره نحل (۱۶)، ۲۲.

۱۴- الطبسى النجفى ، محمدرضا، الشيعه و الرجعة ، ج ۲، ص ۱۰۷.

۱۵- السبحانى ، جعفر، الالهيات على هدى كتاب و السنة و العقل ، ج ۴، ص ۲۸۹.

۱۶- القمى ، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه ، كامل الزيارت ، صص ۲۵۷ - ۲۱۸.

۱۷- القمى ، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه ، كامل الزيارت ، صص ۲۵۷ - ۲۱۸.

۱۸- المجلسى ، محمد باقر، كامل الزيارت ، ج ۵۳، ص ۹۲، ۱۲۱

۱۹- شبر، عبدالله ، حق اليقين ، ج ۲، ص ۳۵.

۲۰- لغتنامه دهخدا، حرف راء، صص ۲۹۵ - ۲۹۴.

۲۱- از امام صادق ، عليه‌السلام ، منقول است كه : هر كس چهل صبح اين عهد (دعاى عهد امام زمان ، عليه‌السلام )، را بخواند از ياوران قائم ، عليه‌السلام ، ما باشد و اگر پيش از ظهور آن حضرت بميرد خدا او را از قبر بيرون آورد كه در خدمت آن حضرت باشد. ر.ك : قمى ، شيخ عباس ، مفاتيح الجنان ، دعاى عهد.

۲۲- ر.ك : به تعريف رجعت ، همين كتاب ص ۱۳.

۲۳- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۸.

۲۴- الخنيزى ، شيخ على ابوالحسن بن حسن بن مهدى الدعوة اسلامية ، ج ۲، ص ۹۴

۲۵- ر.ك : معجم الاحاديث الامام مهدى عليه‌السلام ، ج ۳، صص ۳۳۳، ۳۲۹

۲۶- النعمانى ، محمد بن ابراهيم ، الغيبة ، ص ۱۴۶، ح ۴.

۲۷- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۱۰۴ - ۱۰۳

۲۸- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹و۴۲

۲۹- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۲

۳۰- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۲

۳۱- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۹

۳۲- سوره جن (۷۲)، آيه ۲۵.

۳۳- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۲

۳۴- ر.ك : بخش رجعت ، ح ۱، ۱۴، ۱۹، ۵۴.

۳۵- سوره قصص (۲۸)، آيه ۸۵

۳۶- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۶

۳۷- سوره نمل (۲۷)، آيه ۸۳

۳۸- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۰.

۳۹- در بحثهاى آينده كيفيت استدلال به اين آيه و پاسخ اشكالات وارده به آن خواهد آمد.

۴۰- «قدريه» قائل به جبر و عدم اختيار انسان بودند آنها «قدر» را آنقدر تعميم مى داند كه حتى شامل افعال الهى هم مى شد، چه رسد به اينكه شامل افعال اختيارى انسان هم بشود. بنابراين به قائلين جبر، قدريه مى گفتند و مصداق آن حديث مشهور نبوى بودند كه «القدريه مجوس هذه الامه» يعنى گروه قدريه مجوس اين ملت هستند، ولى برخى قائلين به جبر و تعميم قدر به افعال اختيارى انسان و حتى خداوند متعال ، براى اينكه حديث مذكور بر آنها منطبق نشود، گفتند: منظور از قدريه ، نافين و منكرين قدر است و چقدر سخيف است اين سخن . براى مطالعه بيشتر در اين زمينه ر.ك : حسينى روحانى ، مهدى ، بحوث مع اهل السنه و السلفيه ،ص ۴۴.

۴۱- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۶۷ و۷۲.

۴۲- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، صص ۱۴۰ - ۱۳۹. به نقل از كتاب الطرائف سيد بن طاووس .

۴۳- سوره نمل (۲۷)، آيه ۸۳

۴۴- سوره كهف ۱۸، آيه ۴۷

۴۵- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ص ۵۲

۴۶- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ص ۵۹

۴۷- سوره اسرى ۱۷، آيه ۶

۴۸- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ص ۱۰۵

۴۹- سوره بقره ۲، آيه ۲۴۳

۵۰- الحر العاملى ، محمد بن الحسن ، الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة ، صص ۶۴ - ۶۲

۵۱- فعلا در صدر اين بحث نيستيم كه آيا اعتقاد به رجعت قبل از اسلام وجود داشته يا نه كه خود بحث مستقلى است ولى از برخى روايات اين مطلب استفاده مى شود.

۵۲- برخى گمان برده اند كه رجعت مستلزم تناسخ يا خروج فعل از قوه است و پاسخهاى مفصلى به آنها داده شده كه از حد مقاله بيرون است براى مطالعه بيشتر در اين زمينه ر.ك : الطباطبايى ، سيد محمد حسين تفسير الميزان ، ج ۲، ص ۱۰۷، و قزوينى خراسانى ، مجتبى ، بيان الفرقان ، ج ۵

۵۳- رجعت به معناى رجوع به دنيا پس از مرگ به گونه هايى در امتهاى پيشين اتفاق افتاده است و آيات مختلفى بر اين مطلب اشاره دارند، مانند سوره بقره (۲) آيات ۵۶، ۲۴۳، و ۲۵۹، سوره كهف ، (۱۸)، آيه ۱۹ و موارد ديگر.

۵۴- سوره نمل ، (۲۷) آيه ، ۸۳ - ۸۲.

۵۵- سوره كهف ، (۱۸) آيه ۴۷

۵۶- آلوسى البغدادى ، السيد محمود، تفسير روح المعانى ، ج ۲۰، ص ۲۳.

۵۷- سوره فصلت (۴۱) آيه ۱۹ و ۲۰

۵۸- الطباطبايى السيد محمد حسين ، تفسير الميزان ، ج ۱۵، ص ۳۹۷

۵۹- المجلسى محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳ ص ۵۲.

۶۰- سوره مؤ من ۴۰، آيه ۵۱

۶۱- اليزدى الحائرى ، شيخ على ، الزام الناصب ، ج ۲، ص ۳۳۸

۶۲- سوره سبا (۳۴)، آيه ۲۸.

۶۳- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ص ۴۲.

۶۴- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۶۵- الحر العاملى ، محمد بن الحسن ، الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة ، ص ۳۳.

۶۶- قزوينى خراسانى ، مجتبى ، بيان الفرقان ، ج ۵، ص ۲۸۸

۶۷- الحر العاملى ، محمدبن الحسن ، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ، ص ۴۳۰.

۶۸- الحرالعاملى ، محمدبن الحسن ، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ، ص ۳۵۸، المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، بحث رجعت ، ح ۱، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۵۴، ۷۷ و ۱۰۷.

۶۹- الحر العاملى ، محمد بن الحسن ، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ،، ص ۳۷۹، المجلسى ، محمدباقر، بحار الانوار، بحث رجعت ، ح ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۷۲، ۶۳، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۲۳.

۷۰- سوره آل عمران (۳)، آيه ۸۱.

۷۱- الحر عاملى ، محمدبن الحسن ، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ، ص ۳۳۲: المجلسى ، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۳، بحث رجعت ، ح ۹، ۲۰، ۲۳، ۶۶.

۷۳- كتاب سليم بن قيس ، ص ۶۸.

۷۳- ر.ك : المتقى الهندى ، على ، كنز العمال ، ج ۱۴، ص ۶۲۴- ۶۲۳، خادمى شيرازى ، محمد، رجعت يا دولت خاندان وحى ، ص ۶۴.

۷۴- سوره قصص (۲۸)، آيه ۸۵

۷۵- الحر العاملى ، محمد بن الحسن ، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ، صص ۳۴۴-۳۴۳.

۷۶- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، بحث رجعت ، ح ۵، ۶، ۲۷، ۴۹، ۱۴۹.

۷۷- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۲، ح ۱۰.

۷۸- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳،ص ۴۲، ح ۱۲

۷۹- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۴، ح ۱۵.

۸۰- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳،ص ۴۴، ح ۱۷.

۸۱- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۵، ح ۱۸.

۸۲- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۱، ح ۲۵.

۸۳- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ح ۲۸.

۸۴- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ح ۲۹، ۴۹، ۱۴۹.

۸۵- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۳، ح ۳۱.

۸۶- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۴، ح ۳۲.

۸۷- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۶، ح ۳۶.

۸۸- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۸، ح ۴.

۸۹- البحرانى ، السيد هاشم ، البرهان فى التفسير القرآن ، ج ۲،ص ۴۰۸.

۹۰- مكارم شيرازى ، ناصر، تفسير نمونه ، ج ۱۵،ص ۵۶۰.

۹۱- سوره توبه (۹)، آيه ۳۳.

۹۲- المجلسى ، محمدباقر، بحار الانوار، ص ۶۴.

۹۳- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ص ۵۰.

۹۴- علاقمندان مى توانند براى مطالعه تفصيلى آن به كتاب «رشحات البحار» ص ۲۵ - ۱۸ مراجعه نمايند.

۹۵- امين ، محمد، فجر الاسلام ، ص ۲۷۷.

۹۶- ملاصدراى شيرازى ، مبداء و معاد، ص ۳۸۱.

۹۷- سلطانى ، غلامرضا، معاد يا آخرين سير تكاملى بشر، ص ۳۳.

۹۸- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۰.

۹۹- ر.ك : ملاصدراى شيرازى ، مبداء و معاد، ص ۳۸۲.

۱۰۰- سوره مومنون (۲۳)، آيه ۹۹.

۱۰۱- ر.ك : سوره انبيا (۲۱) آيه ۵۹، سوره يس (۳۶) آيه ۳۱ و ۶۷.

۱۰۲- آلوسى البغدادى ، السيد محمود، تفسير روح المعانى ، ج ۱۰ جز بيستم ص ۲۷.

۱۰۳- رسائل المرتضى ، ج ۱، ص ۱۲۵.

۱۰۴- آلوسى البغدادى ، السيد محمود، تفسير روح المعانى ، ج ۱۰ جز، بيستم ، ص ۲۷.

۱۰۵- امين ، احمد، فجر الاسلام ص ۲۶۹.

۱۰۶- العسكرى ، السيد مرتضى ، عبدالله بن سبا و اساطير اخرى ، ج ۱، ص ۳۷- ۳۵.

۱۰۷- العسكرى ، السيد مرتضى ، عبدالله بن سبا و اساطير اخرى ، ج ۱، ص ۷۸-۷۶.

۱۰۸- العسكرى ، السيد مرتضى ، عبدالله بن سبا و اساطير اخرى ، ج ۲ص ۳۲۰.

۱۰۹- العسكرى ، السيد مرتضى ، عبدالله بن سبا و اساطير اخرى ، ص ۳۲۱.

۱۱۰- العسكرى ، السيد مرتضى ، عبدالله بن سبا و اساطير اخرى ، ج ۲، ص ۳۲۴.

۱۱۱- سوره نمل (۲۷)، آيه ۸۳.

۱۱۲- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.

۱۱۳- سوره جن (۷۲)، آيه ۱۲۵.

۱۱۴- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳،ص ۵۳.

۱۱۵- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ص ۹۳.

۱۱۶- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۱.

۱۱۷- ر.ك : المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۰.

۱۱۸- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ج ۱۰۲، ص ۱۳۱.

۱۱۹- ر.ك : الحر العاملى ، محمد بن الحسن ، الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ، ص ۳۶۵.

۱۲۰- ر.ك : خادمى شيرازى ، محمد، ص ۱۹۳.

۱۲۱- ر.ك : اليزدى الحائرى ، شيخ على ، ج ۲، ص ۳۵۳.

۱۲۲- ر.ك : الحر العاملى ، محمد بن الحسن ، ص ۳۶۲.

۱۲۳- ر.ك : البحرانى ، السيد هاشم ، البرهان فى التفسير القرآن ، ج ۲، ص ۴۰۸.

۱۲۴- المجلسى ، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶.

فهرست مطالب

[سخن ناشر 2](#_Toc479768538)

[پيشگفتار 3](#_Toc479768539)

[گفتار اول : آشنايى با رجعت 5](#_Toc479768540)

[معناى لغوى 5](#_Toc479768541)

[معانى اصطلاحى 6](#_Toc479768542)

[شرح تعريف 8](#_Toc479768543)

[گفتار دوم : جايگاه رجعت در اعتقادات شيعه 9](#_Toc479768544)

[آيا اعتقاد به رجعت از اصول دين است يا اصول مذهب ؟ 11](#_Toc479768545)

[گفتار سوم : رابطه رجعت با بعضى از امور اعتقادى 17](#_Toc479768546)

[١ - رجعت و معاد 17](#_Toc479768547)

[٢ - رجعت و ظهور 19](#_Toc479768548)

[بررسى روايت 22](#_Toc479768549)

[گفتار چهارم : تاريخچه رجعت 25](#_Toc479768550)

[١ - دوره پيدايش 25](#_Toc479768551)

[زمان رجعت 27](#_Toc479768552)

[رجعت شهداى كربلا 28](#_Toc479768553)

[رجعت پيامبر اسلام 29](#_Toc479768554)

[جرم اعتقاد به رجعت ! 32](#_Toc479768555)

[پرسش ماءمون 34](#_Toc479768556)

[وقايع رجعت 35](#_Toc479768557)

[نويسندگان «رجعت» در عصر ائمه اطهار، عليهم‌السلام 36](#_Toc479768558)

[نتيجه گيرى از مباحث تاريخى 38](#_Toc479768559)

[گفتار پنجم : استدلال بر رجعت از قرآن و سنت 39](#_Toc479768560)

[1 - رجعت در قرآن : 39](#_Toc479768561)

[٢ - رجعت در روايات 44](#_Toc479768562)

[دسته بندى روايات 45](#_Toc479768563)

[گفتار ششم : فلسفه و هدف رجعت 49](#_Toc479768564)

[اوج تكامل و شقاوت 49](#_Toc479768565)

[نصرت دين و حكومت عدل جهانى 51](#_Toc479768566)

[گفتار هفتم : شبهات رجعت 53](#_Toc479768567)

[رجعت و تناسخ 53](#_Toc479768568)

[معناى تناسخ 54](#_Toc479768569)

[اقسام تناسخ 54](#_Toc479768570)

[دلايل بطلان تناسخ 56](#_Toc479768571)

[تفاوت رجعت و تناسخ 57](#_Toc479768572)

[آيا رجعت با آيات قرآن تنافى دارد؟ 58](#_Toc479768573)

[رجعت ، رجوع اشخاص است نه دولت ائمه 60](#_Toc479768574)

[رجعت و لغويت رستاخيز 62](#_Toc479768575)

[رجعت و توطئه يهود 64](#_Toc479768576)

[زندگى ابن سباء 66](#_Toc479768577)

[راويان اين داستان 67](#_Toc479768578)

[نسبت واقعى عبدالله بن سباء 69](#_Toc479768579)

[نتيجه گيرى : 70](#_Toc479768580)

[گفتار هشتم : ويژگيهاى رجعت 71](#_Toc479768581)

[١ - اختصاصى بودن رجعت 71](#_Toc479768582)

[٢ - مشخص نبودن زمان رجعت 72](#_Toc479768583)

[٣ - اختيارى بودن رجعت 73](#_Toc479768584)

[رجعت كنندگان 74](#_Toc479768585)

[رجعت همه پيامبران 74](#_Toc479768586)

[رجعت ائمه اطهار، عليهم‌السلام 75](#_Toc479768587)

[اصحاب پيامبران 76](#_Toc479768588)

[دولت كريمه 76](#_Toc479768589)

[دعا براى رجعت 77](#_Toc479768590)

[پى نوشت ها 78](#_Toc479768591)

[فهرست مطالب 84](#_Toc479768592)